



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

يا هادي

رسالة تصافية

در مسائل انرفقة بهائيه

ان تصديقات عالم عادل وفاضل كامل

مرحوم جنت مكان آقا شيخ محمد

رضا الخفي رحمه الله عليه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله انصافیه در سوال از فرقه بهائیه

نویسنده:

محمد رضا نجفی اصفهانی

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله نجفی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	رساله انصافیه
۷	مشخصات کتاب
۷	رساله انصافیه
۱۰	جواب
۲۱	تصریح حاج میرزا ابوالفضل گلپایگانی بخاتمیت آن حضرت و پیغمبر نبودن باب
۲۲	مقام جناب حاجی مرقوم
۲۶	ترجمه آیه کریمه و معنی آن
۴۱	اکنون نوبت سؤال ما است
۴۴	مقدمه سؤال
۴۵	بابت
۴۸	مهدویت و قائمیت
۵۲	نقطویت
۵۴	ربّ اعلیٰ
۵۵	ظهور یا مظهریت امر الله و مانند این الفاظ
۵۹	دعوی نزول آیات
۶۵	ادعاء آوردن شرع جدید
۷۲	سؤال
۷۵	جواب از آن چه آن را آیات می نامند
۸۳	عجایب روزگار
۹۲	جواب از خبر مجهول یا مجعول
۱۱۸	اعتذار
۱۲۰	دلیل تقریر
۱۴۰	تأویل اخبار ضعیفه

رساله انصافيه

مشخصات كتاب

رساله انصافيه

در سؤال از فرقه بهائيه از تصنيفات عالم عامل و فاضل كامل

مرحوم جنّت مكان آقا شيخ محمّد رضا النجفي رحمة الله عليه

خيراندیش ديڭيتالي: انجمن مددڪاري امام زمان (عج) اصفهان

ويراستار كتاب: خانم زهرا روؤفي

ص: 1

رساله انصافيه

يا هادی

رساله انصافیه

در سؤال از فرقه بهائیه از تصنیفات عالم عامل و فاضل کامل

مرحوم جنّت مکان آقا شیخ محمد رضا التّجفی رحمة الله علیه

ص: 2

این کتاب گوهر گران بهاء در جواب

تابع عبد ابهاء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على آلائه و الصّـلموة على خاتم انبيائه المنزل عليه خاتمة انبائه و على خلفائه و اوصيائه صورت مكتوب يـكى از دوستان بحذف
القاب چه مى فرمائيد در خصوص آيه كريمه (يا بنى آدم اـمّا يا تـيـنـكـم رـسـلـٌ مـنـكـم يـقـصـونـَ عـلـيـكـم

ص: 3

آیاتی فَمَنْ اتَّقَىٰ وَاصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

که یک نفر بهائی استدلال نموده باین که ممکن است بعد از وجود حضرت ختمی مرتبت علیه و آله السلام ارسال رسل و انزال کتب مستدعی آن که بیان آیه شریفه را بفرمائید بطوری که جواب خصم داده شود

عموم مؤمنین متشکر از برکات موجود مبارک هستیم.

جواب

وجه استدلال بآیه شریفه بر آن چه ادّعاء کرده

ص: 4

معلوم نشد و گویا این مستدل از اهل علم نیست و بر اصول مناظره اطلاع ندارد چه از قواعد مسلّمه بین اهل علم است که مستدلّ باید وجه دلالت دلیل نظری را بر مدّعی خود بیان نماید نه این که اکتفا کند بذکر آیه که ابدأً ربطی بمقصود او ندارد و اصل ادّعاء او اعجاب امر دلیل است چه این مدّعی که خلاف ضرورت دین مقدس اسلام است خلاف مقرّرات و مسلّمات بایّه نیز می باشد و بتصریح

ص: 5

رؤسا و مؤلفین آن‌ها جناب باب و خلفاء ایشان از نبوت بهره ندارند تا چه رسد برسالت که فرع نبوت و متأخر از آنست چه واضح است که هر رسولی لابد تبی است و تا نبوت نباشد رسالت متحقق نخواهد شد و نمی‌دانم کسی که جهل و بی‌اطلاعی او بحدیست که مقررات مذهب خود را نمی‌داند و از کلمات بزرگان او خبر ندارد چگونه تکلم در تفسیر آیات قرآن مجید می‌کند و بمیدان مبارزه علمی یا علماء اعلام و حادسین

ص: 6

ثغور دین اسلام وارد می شود.

(ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولان گه تو است) *** (عرض خود می بری و زحمت ما می داری)

و این کم ترین خدام شریعت حضرت ختمی مرتبت و حاملین آثار اهل بیت طهارت اول تصریح بزرگان این طایفه را بآن چه عرض شد نقل خواهم نمود و جهل این مستدل را بمذهب خود اشکار خواهم داشت و بعد از آن بمعنی آیه کریمه خواهم پرداخت و بموجب آن چه گفته اند (إن علی سائلنا أن نسئله)

ص: 7

سؤالى از اين طايفه نموده و نجاتمه مهمّه بجواب خاتمه خواهم داد انشاء الله تعالى

تهريج صاحب نقطه الكاف نجاتميّت آن حضرت حاج ميرزا جاني كاشاني در كتاب نقطه الكاف صفحه 82 از نسخه مطبوعه ليدن از بلاد
هولند مى گويد ايمان بحضرت خداوند در چهار ركن تمام گرديد ركن اول توحيد بگفتن لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ

ركن ثانى بنبوت باقرار محمد رسول الله و خاتم النبیین و كتابه حق ركن ثالث ولايت بان

ص: 8

عليّاً عليه السّلام واحد عشر ذرّيته اوصياءً رسول الله و امنائه في ملكه ركن رابع اذعان بانّ ابواب الاربع المنصوص و المخصوص من قبل الامام عليه السّلام حقّ و امنائه و حُفّاظ على دينه اين بود عبارت او كه بعينها نقل مي شود.

با اغلاط آن بحسب قواعد علميه و البته کسی که کتاب آسمانی او بيان باشد در غلط نوشتن معذور بلکه بايد نزد هم کيشان خود مأجور باشد و مراد او بابواب اربع امام چنان چه قبل از اين عبارت

ص: 9

تصریح شده بان حسین بن روح و سه نایب خاصّ دیگر رضوان الله علیهم می باشد که در ایّام غیبت صغری سفراء آن حضرت بودند و این نیابت باصطلاح این کاتب خاصّه و نقی است و نیابت زمان غیبت کبری عامّه و آثاری چنان چه در صفحه 91 بیان کرده.

و ایضاً در صفحه 52 از کتاب فزبور می گوید پس بدلیل عقل چهار چیز بر پیغمبر لازم است

اول آن که ادّعاء محال نکند مثل شریک باری تعالی

ص: 10

بلکه ادّعاء امکان (ممکن) نماید مثل پیغمبری ولی ادّعایش در خود زمان باشد نه این که من الله نسخ آن ادّعاء رسیده باشد مثل ادّعاء ختم پیغمبری و ثبوت آن و بعد از ثبوت دیگر ادّعاء آن جایز نیست.

و نیز در صفحه 53 می گوید از این جا بود که حضرت پیغمبر آخر الزّمان من بعد از آن که چهل سال از عمر شریف او گذشته مبعوث بامر رسالت شدند و سرّ آن که قبل از چهل سالگی مبعوث نگردیدند

ص: 11

آن بود که چون که آن سید امکان نقطه ختم دوره نبوت بوده و لهذا بایست سیر آن تمام و ظهورش تام باشد و تعبیر از آن حضرت بلفظ ختمی مرتبت در این کتاب بسیار است چنان چه در صفحه 32 و غیرها و پوشیده نماند که حاجی مزبور میرزا جانی صاحب کتاب مزبور از قدماء بابتیه و اصحاب جناب آقا میرزا علی محمد می باشد و در طبقه میرزا یحیی ازل و میرزا حسین علی بهاء و سید مجیبی دارابی و قرّة العین و شیخ علی ترشیزی ملقب بجناب

ص: 12

عظیم و غیر هم است و با اکثر آن طبقه مصاحب و موافق و خود و دو برادر او وقتی جناب باب را از اصفهان بماکو می بردند و شبانه روز در کاشان ضیافت شایانی از او نمودند و در غالب وقایع بابیه حاضر بلکه شریک بوده تا آن که دو سال بعد از قتل باب که سنه 126 است در طهران با عدّه از هم عقید های خود کشته شد و کتاب مذکور قدیمی ترین کتب این طایفه و دارای وقایع مهمّه آن ها است و مع ذلک فرقه بهائیه را بار سنگینی بر دل است

ص: 13

از این کتاب و کمال جدّ و جهد در اتلاف نسخه های این کتاب نمودند.

بجهت این که در این کتاب نصّ صریح باب را بر وصایت و ولایت ازل و فرستادن نوشتجات و مهر و قلمدان را نزد وی و امر بنوشتن هشت واحد بیان و غیره را نقل نموده و قصّه خواب ما در بهارا و در حقّ او ایّام طفولیت او از خود بها نقل کرده و این مطالب تمام بر خلاف معتقد بهائیان بلکه هرم اساس مذهب آن ها است لهذا یحّدی سعی و کوشش در اعدام کتاب نمودند که نزدیک شده که اثری از آن باقی نماند و لکن از باب اتّفاق نسخه از آن بدست سفیر فرانسه در ایران افتاد و بار و پا نقل نمود و من بعد باهتمام مستشرق مشهود داد وارد برون انگلیسی طبع و نسخ آن در عالم منتشر شد و بر قوّت ازلیّه بر بهائیه و بر قوّت اسلام بر بابیه با بی مفتوح شد که چاره بردار نیست و عجب آن که علی المنقول هنوز در سدد جمع نسخ و اعلام آن هستند غافل از آن که اتسع الخرق علی الرّاقع منه

ص: 14

تصریح حاج میرزا ابوالفضل گلپایگانی بخاتمیت آن حضرت و پیغمبر نبودن باب

در کتاب فوائد می گوید در ظهور مظاهر امر الله عالم دیانت لباس جدید می پوشد و جمیع اشیاء از از شرایع و آداب و عوائد و سنن و القاب متبدل و متجدد می گردد لهذا اسماء حسنی و القاب علیا که خاصه امر الله است نیز جدید و بدیع می گردد

(تا این که می گوید) حضرت رسول ملقب بلقب کریم و اسم عظیم خاتم الانبیاء و خاتم النبیین که هرگز بخاطر یهود و نصاری خطور ننموده بود موسوم و معروف گشت کزاور ظهور نقطه اولی

ص: 15

(یعنی باب) در حینی که اهل اسلام جز لقب قائم و مهدی نمی دانستند حضرتش بامر الله و اذنه بالقاب فخریه باب و نقطه اولی و ربّ اعلیٰ (تعالی الله عمّا یقول) امتیاز و اشتہار یافت لهذا اتباع آن حضرت وجود مقدسش را جز باین القاب نمی خوانند و حضرتش را به وصف امامت و نبوت موصوف نمی دانند.

مقام جناب حاجی مرقوم

در این طائفه بر اهل اطلاع مخفی نیست چه ایشان

ص: 16

اول شخص بلکه مؤسس این مذهب می باشند و آن چه از وجوه سخیفه و اخبار ضعیفه و تاویلات بارده که دست آویز این جماعت می باشد

اکثر بلکه همه اثر فکر ایشان ست و قلم او در ترویج این مذهب زیاده از قلم اعلی خود باب و خلفاء او اثر داشت و لهذا بملاحظه اختصار و ملول نشدن ناظرین قناعت بنقل از این دو نفر که یکی از طبقه اولی و اصحاب خود باب و دیگری افضل اتباع بهاء

ص: 17

نمودیم و در نقل زیاده بر این جز تضييع عمر و کاغذ ثمره نبود.

و این طایفه را اگر چه در این باب دعاوی متناقضه و کلمات غیر مفهومه بسیار است و لکن تعرض آن ها خارج از موضوع بحث است و برای آن چه مقصود است کافی است اعتراف این دو بخاتمیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تصریح صاحب فراند باین که اتباع باب او را بصفت نبوت موصوف نمی دانند و بلقب نبوت نمی خوانند و تصریح صاحب نقطه

ص: 18

الكاف باين كه ناسخ ادعاء نبوت بعد از ان حضرت من الله رسیده و بعد از آن وجود مقدس اين ادعا جايز نيست؛ فعلى هذا اگر باب اين ادعا را نکرده و مدعاى او غير از نبوت بوده پس آيه از مطلب او اجنبى و بيگانه است و اگر ادعاء نموده پس خود دعوى او مکذب او است و کذب او به نفس ادعاء ثابت و محتاج بمکذب از خارج نخواهد بود.

پس واضح و معلوم شد که آيه شريفه اگر بر فرض دلالت بر مبعوث شدن هزار پيغمبر بعد از آن حضرت

ص: 19

بنماید چیزی نصیب باب نخواهد شد و زحمت این مستدل بیچاره بهدر خواهد رفت.

و ممکن است بهمین الزام خصم نمود و در رد این استدلال اکتفا کرد ولکن مع ذلك عطف عنان قلم بسوی معنی آیه شریفه خواهیم نمود و چنان چه بی اطلاعی مستدل را بر مذهب خودش واضح داشتیم عدم اطلاع او را بر واضحات قواعد علم و جهل او را بلغت عرب آشکار خواهیم داشت.

ترجمه آیه کریمه و معنی آن

ص: 20

چنان چه سابقاً اشاره شد این مستدلّ عامی و از بضاعت علم هیچ بهره ندارد و بحکم (از کوزه همان برون تراود که در اوست) باید استدلال او هم عامیانه باشد و چون لازمست که جواب مناسب سؤال و فهم سائل باشد لهذا آیه شریفه را ترجمه و بعبارت ساده توضیح مراد از آیه را نمودیم و از اهل علم و فضل معذرت می خواهیم.

(چون که با کودک سر و کارت فتاد) *** (پس زبان کودکی باید گشاد)

خداوند جلّت عظمته در اوایل سوره مبارکه اعراف نوع اولاد آدم را مخاطب داشته اوّل بعض نعمت ها که بآن ها کرامت فرموده بیان نموده

(وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ) الخ و بعد از آن ها را متذکّر بابتداء خلقت خود و اکرامی که به آن ها نمود در امر

ملانکه بسجده فرمود

(وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ) الخ و بهمین نحو بعد از آیاتی چند که مشتمل است بر نصایح و اوامر و

جمع آن ها خطاب

ص: 22

بنوع بنی آدم است این نوع را مخاطب ما داشته و فرموده (یا بنی آدم إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) یعنی ای اولاد آدم اگر ببیند شما را پیغمبران از جنس شما بخوانند بر شما آیت های مرا پس هر کسی پرهیز کرد و اصلاح کرد پس ترسی بر آن ها نیست و محزون نخواهد شد.

خداوند تعالی در این آیات مبارکات چنان چه بیان نمودیم نوع اولاد آدم را مخاطب داشته

ص: 23

و مختص بطائفه نفرموده پس اول شخصی که اولاد آدم موجود شد تا آخر کسی که از آن ها بمتند مخاطب باین خطاب ها می باشد و این آیه همه مانند آیات قبل از آنست هر کسی که از آدم علیه و علی الظاهرین من ولده السّلام بوجود آمده یا بیاید تا آخر دنیا این آیه مخاطب و هر پیغمبری که بعد از آدم علیه السلام مبعوث شده مراد از آیه است و اگر خطاب بطایفه مخصوصی بود هر آینه مخاطب آن طایفه را قرار می داد چنان چه در مواضع دیگر

ص: 24

می فرماید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا يَا أَهْلَ الْكِتَابِ) و . و . چه عدول از ان چه مقصود است بلفظ دیگر خلاف قواعد فصاحت و عربیت است مگر آن که نکته بدیعیه موجب آن شود و بدون آن حمل کلام فصحاء مخلوقین بر این جایز نیست تا چه رسد بکلام معجز نظام خالق تعالی شأنه و کدام مطلّعی بر واضحات عربیت احتمال می دهد که مخاطب در آیات سابقه بر این آیه از بیان تمکین در زمین و جعل معاش و نصیحت بفریب نخوردن از شیطان و غیر

ص: 25

آن‌ها تمام بنی آدم نباشند و حال آن‌که جمیع در آن مشترکند و کدام عالمی بمسلّمات قواعد فصاحت تجویز می‌کند اختلاف این آیات را در سوق کلامی که بعضی در حقّ تمام بنی آدم و بعضی دیگر خطاب بطایفه از آن‌ها باشد حاشا که عالم منصفی کلام اقل فصحاء مخلوقین را بر چنین محمل رکبیک زشت حمل نماید تا چه رسد بکلام معجز نظام خالق جلّت قدرته و این معنی نزد اهل علم اوضح از آنست که محتاج بیان باشد.

ص: 26

الحال باید تأمل نمود در این که این شخص عامی چه خیال عامیانه نموده و بچه جهت از آیه کریمه استفاده بعث رسل بعد از سید کل آن ها کرده چنان چه گذشت بیان این مطلب با سائل است و تا بیان نکنند حق جواب ندارد و مع ذلك ان چه بنظر می رسد آنست که گمان نموده خطاب لابد باید بآیندگان باشد چه خطاب گذشتگان ممکن نیست یا این که لفظ صیغهُ یأتینکم صیغهُ مستقبل است یعنی بیایند پیغمبرانی پس شامل پیغمبران که آمده اند

ص: 27

نخواهد شد اگر این توهم را نموده پس باید دانست که قرآن کریم نازل شد بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نه این که حادث شد در زمان آن بزرگوار.

علماء اهل سنت که نصف بیش تر مسلمین اند قرآن را قدیم می دانند باین معنی که تا ذات احدیت بوده قرآن هم بوده و تا هست قرآن هم هست

و لسان احدیت از ازل بخطاب یا بنی آدم گویا بوده و تا ابد گویا خواهد بود و در آن مقام ارفع گذشته و آینده نیست و این خطاب از کلّ

ص: 28

مخلوقات است و بعد از فناء کلّ ممکنات و معتزله اگر چه انکار قدیم بودن قرآن را نمودند و علماء شیعه اهل بیت مسلک متوسّطی
پیمودند که وسط است بین افراط و تفریط و شرح آن مناسبت موضوع بحث ما نیست و بهر حال قرآن باتّفاق امّت محمدیّه صلی الله علیه و
آله و سلم و نبص خود قرآن قبل از بعثت حضرت مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم بقلم قدرت در لوح محفوظ مرقوم و در لوح محفوظ
موجود (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ) و بر آن حضرت نازل فرمود قرآن را چنان چه مکرّر بیان

ص: 29

آن را در خود قرآن فرموده (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) و چنان چه عقل بشری از ادراک حقیقت قرآن عاجز است از تعیین مبدء آن هم بطریق یقین عاجز خواهد بود و لکن نظر اعتبار و شواهد آثار مقتضی آنست که تا حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم جل خالقها که اول مخلوقاتست بوده قرآن هم بوده و آن حقیقت محیر العقول از قرآن هیچ زمانی منفک نبوده (كُنْتُ نَبِيًّا

ص: 30

وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ) از آن حضرت مرویست و ایضاً ما بین قرآن و سایر کتب آسمانی مشترکاتی هست باین معنی که آیاتی در قرآن موجود است که در آن کتب هم بوده و لولفظ دیگر و لغت دیگر چنان چه در سورة اعلی می فرماید (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى) پس ممکن است که این خطاب از آن قبیل باشد که هر امتی را در سابق باین خطاب مخایب داشته و امر بمتابعت پیغمبر مبعوث نموده باشد. پس

ص: 31

بر تقدیر تسلیم اختصاص این خطاب و حال آن که وجهی برای تسلیم آن نیست چنان چه دانستی دلیل بر بعث پیغمبری بعد از آن حضرت نخواهد شد

و از آیه شریفه در سوره بقره آیه 36 ظاهر می شود که این خطاب در اول هبوط آدم علیه السلام بر زمین است (قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يٰۤاٰتِيْنَكُمْ مِّنِّيْ هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ) و هم چنین آیه 121 سوره مریم (قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يٰۤاٰتِيْنَكُمْ مِّنِّيْ هُدًى

ص: 32

فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْهَى) و اما لفظ يأتينكم که بصيغه آینده است پس وجه آن از آن چه گفتیم معلوم خواهد شد چه البتّه اگر خطاب مقدّم شد آمدن رسل بعد از آن خواهد بود و زیاده بر آن بر اهل لسان واضح است که صيغه مضارع در کثیری از موارد دلالت بر وقوع فعل دارد فقط چنان چه در آیه شریفه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) و اگر از این

مطلب اغماض شود مناسب است این مستدل از آیه شریفه واقعه در سوره مبارکه (حَجَّ لِلَّهِ يَصَّ طَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ)
استفاده پیغمبری دیگر برای ملائکه گرام هم بنماید و بتدریج او را ترقی رتبه داده بمقام نقطه و ربّ اعلیٰ رساند و این مقدار کفایت می کند
در جواب کلام شخص عامی و اگر از اهل علم بود چنین بی ربطی از او صادر نمی شد و اگر صادر می شد جواب آن بلسان علمی بدو سه
سطر

ص: 34

ممکن بود و اگر مع ذلک باز هم محلّ کلامی باشد اظهار دارند کتباً یا لساناً جواب داده شود.

اکنون نوبت سؤال ما است

بدان که بسیاری از مذاهب فاسده مبنی است بر دعاوی محدوده معقوله و اغلب ادله که بآن تمسک می جویند مطابق است با اصول علمیّه و قواعد منطقیّه و لهذا وظیفه اهل علم جواب دادن از ادله آن ها است بقواعد علمیّه بخلاف این مذهب که مبانی آن نه بعقل نزدیک است

ص: 35

و نه بحدّی محدود است و آن چه دست آویز خود می کنند نه صریح عقل است و نه صحیح نقل بلکه با یک مشت اخبار ضعیفه بلکه مجعوله است یا منقول از کتب غیر معتبره یا مجهوله و یا تأویلات بارده مضحکه در آیات محکّمات و صحاح روایات چنان چه نمونه آن را خواهی شنید

و چون این متاع بجز از عوام مشتری نخواهد پیدا کرد و آن سکه های قلب در غیر بازار بی سوادى رواج نخواهد یافت لهذا مبلغین

ص: 36

این طایفه از مناظره اهل علم کناره می جویند و هم خود را مصروف فریب دادن عوام بیچاره می دارند و هر روزی از این قبیل شبهات که نمونه آن گذشت القاء بآن ها نموده و باعث زحمت اهل علم می شوند و چون این قسم شبهات حدی ندارد و تا این درخت برپا است از این قبیل شاخ ها و برگ ها خواهد بر آورد و میوه تلخ خواهد داد لهذا بموجب قول عرب اقلع الشجر من عروقه ولا تتضب نفسک یقطع فروعه

ص: 37

سؤال بسیار ساده خالی از هر گونه تعصّب و عبارات زشت نمودیم امید آن که نظر منصفانه در این سؤال بنمایند و تعصّب را کنار گذاشته و خود را بهلاکت ابدی نیندازند و از دین خدا خارج نشوند که انّ الدّین عند الله الإسلام و بدینی که قبول خداوند نمی شود متدّین نشوند که (وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ) و نشوند از کسانی که در حق آن ها فرمود (كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا)

مقدمه سؤال

ص: 38

بدان که مراتبی که جناب باب در دعاوی خود سیر نمودند از باب امام بودن و بعد از آن مهدی قائم شدن و بعد از آن بمرتبه نقطه اولی و ربّ اعلی رسیدن در هیچ مرتبه از این مراتب منفرد نبودند یعنی ادّعائی نکردند که قبل از ایشان کسی آن ادّعا را ننموده باشد

بایّت

امّا ادّعاء باب امام بودن پس در زمان غیبت صُغری جمع کثیری در قبال نَوّاب اربعه و سفراء ممد و حین رضوان الله علیهم اجمعین دعوی

ص: 39

بایست نمودند مانند شریعی و محمد بن نصیر نمیری و محمد بن علی شلمغانی و بلالی و غیرهم و در کتب حدیث و رجال تفصیل احوال آن ها مفصل مذکور است بلکه این ادعاء قبل از غیبت امام عصر و در زمان آباء گرام آن بزرگوار نزد غلاة شیعه متعارف بوده چنان چه در مکتوبی که امام عسکری علیه السلام بعبیدی مرقوم فرموده اند چنان چه شیخ ابو عمرو کشی روایت نموده می فرماید (یَزْعُمُ ابْنُ بَابَا أُنِّي بَعَثْتُهُ نَبِيًّا وَ أَنَّهُ بَابٌ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ

ص: 40

سَحَّرَ مِنْهُ الشَّيْطَانُ فَأَعْوَاهُ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَبِلَ مِنْهُ ذَلِكَ) یعنی گمان می کند ابن بابا (اسم او محمد بن الحسن است) که من او را بیغمبری مبعوث نمودم و او بابت بر او باد لعنت خدا شیطان از او سخریه نمود پس او را اغواء کرد پس لعنت خدا بر کسی که از او قبول کند و در بعضی کتب غلات که نسخه از آن در نجف اشرف بنظر رسید مذکور است که مقام امام بالا تر از آنست که خلق بتوانند او را بشناسند و معنی معرفت امام معرفت باب امام است

و برای هر امامی دو باب معین کرده و احوالات آن ها را بیان نموده.

مهدویت و قائمیت

و اما محدودیت و قائمیت که بعد از باییت ادعاء نموده و مقام اول خود را بملاً حسین بشرویه واگذار کرد نه آن قدر کهنه است که بتوان بیان نمود و نه مدعیان به بقدریست که بتوان شمرد بعد از گذشتن شصت سال و کسری از هجرت یعنی بعد از واقعه جان گداز کربلا جمعی از شیعیان که کیسانیه باشند لقب مهدی را

ص: 42

بمحمّد بن الحنفیّه روا داشتند و چندی نگذشت که محمّد بن عبد الله ابن الحسن المثنیٰ ملقب بمهدی شد و روایت منقوله از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در وصف مهدی (اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی) را بر او منطبق کردند و بعد از او مهدویّت از اولاد امیر المومنین علیه السلام تجاوز نمود و در طوائف متعدّده مهدی نمودار شد و قائمی پدید گشت منصور پسر خود را باین طمع مهدی نام نهاد و سلطان محمد فاتح قسطنطنیّه را مهدی دانستند چون در

ص: 43

وصف مهدی وارد شده بود که فاتح آن بلد است ابو الطیب متنبی ابن العمید وزیر معروف را از روی تملق مهدی خواند و گفت (و إنَّ
يَكُنَّ الْمَهْدِيُّ مَنْ بَانَ هَدِيُّهُ) (فهذا و الأ فالهدى ما و ما المهدى)

و در کثیری از اصقاع عالم مهدی ها ظاهر شدند و عجب آن که حتی در شجره ملعونه بنی امیه هم مهدی قائم نمودار شد و در بلاد اندلس
که فعلا معروف است باسپانیا ظاهر شد و شرع فسق و فجور را

ص: 44

ترویج نمود و آن قدر زنان و پسران مسلمان ها را هتک نمود که شاعر گفت

(قد قام مهدينا ولكن *** بملة الفسق و المجون)

(من كان من قبل ذا أجما *** فانه اليوم ذوقرون)

و حمزة بن علی که حاکم بامر الله علوی مصری را إله و خالق کل شی می خواند اصحاب او او را قائم و امام منتظر دانستند و غیبت او را غیبة الامتحان نامیده اند و محل ظهور او را بلاد تهامه یا اقاصی یمن معین کرده اند و در همین ازمنه متمهدی

ص: 45

در سودان و قادیانی که جامع مرتبه مسیحیّه و مهدویّت بود و در بلاد هند الی غیر ذلك.

نقطویّت

و اما ادعاء نقطویة که مرتبه سوّم از دعاوی باب است پس آن چه فعلا بنظر دارم آن که در زمان سلطنت مرحوم شاه عبّاس اوّل مذهب نقطویة شیوع پیدا نمود اوّل رئیس آن ها استاد خسرو قزوینی بود و من بعد استاد یوسفی و از علماء آن ها بود شیخ ابو الفضل بن مبارک که نزد محمّد اکبر پادشاه هند بسیار مقرب بود و از منشوری

ص: 46

که باسم میر سید احمد کاشی نوشته معلوم شد که پادشاه مرقوم را گمراه کرده بود و میر سید احمد کاشی اعلم آن ها بود که شاه عباس با شمشیر بدست خود او را دو نیم نمود و بموجب نقل صاحب تاریخ عالم آراء ظاهر شد که در ممالک محروسه این طبقه زیاد شده بودند و بیلا د هند سرایت نموده و شریف املی که جامع کمالات و حامل مقالات مزخرفه و از اکابر این طایفه بود از بیم فقهاء فرار بهند نمود و حضرت پادشاه و امراء و اعیان

ص: 47

باو پیر مریدانه باو سلوک می نمودند و آن چه از تعلیمات آن ها فعلاً بنظر دارم (تا مراجعه شود) قریب بتعلیمات باییه است از تناسخ و انکار معاد که هر دو دو رکن معظم مذهب آن ها است.

رَبِّ اَعْلٰی

گمان نمی کنم خود جناب باب چنین ادعائی نموده و بعد از ادعاء همسری با آدم تا خاتم علیهم السّلام در مظهر بودن راضی شوند که در عداد نمرود و فرعون محسوب شوند فریاد (اَنَا رَبُّكُمْ الْاَعْلٰی

ص: 48

الأعلى) بر آورند چنان چه متوقع از جناب آقا میرزا ابو الفضل که فاضل این طایفه اند نبودم که رئیس خود را در عبارت سابقه چون گوساله سامری قرار داده خطاب (هذا إلهكم) بطائفه خود نمایند و علی ای حال اگر راضی شوند مطلع خبیر می داند که این ادعاء از چه کسانی صادر شد و نتیجه آن چه بود.

ظهور یا مظهریت امر الله و مانند این الفاظ

ظهورات بحدیست که عد آن مشگل و تعیین اول زمان ظهور این ادعاء در عالم غیر ممکن

ص: 49

اجمالاً مظاهر از ایشان تعدی نموده بحیوانات هم رسیده چنان چه در مذهب طایفه از ملاحده اسماعیلیه که الی کنون در بلاد هند و بعض بلاد خراسان هستند در خرچنگ و خوگ و حیوانات دیگر ظهورات شده و اسامی پیغمبران هر حیوانی بعنوان پیغمبران حضرت خوگ و حضرت خرچنگ و. و.

با احوالات آن ها موجود و از این قبیل است حیواناتی که معبود مصریین و آشوریین و غیر هما بودند بلکه جمادات هم از این فیض عظیم محروم

ص: 50

نمانده و اکثریت بت پرستان بهمین معنی یا قریب آن تقدیس بت های خود را نموده برای آن ها سجده می کند و الا محالست کسی که اول مرتبه عقل را دارا باشد بدون این تأویل یک قطعه سنگ مصنوع محدود را ذات غیر محدود و صانع کل موجود بداند و بدون هیچ تأویلی او را برای حوائج خود بخواند.

و اما ظهورات در انسان هم بسیار و تعداد آن موجب ملالت قراء محترمست و اگر من سَیْظَهَرُ این طلافه یک مرتبه ظهور نموده باشد خلیفه

ص: 51

حاکم بامر الله عیبدی علوی مصری باعتقاد اصحاب او چنان چه در کتاب های حمزة بن علی و غیره مفصلاً مذکور است ولا مرتبه در ناسوت ظهور نمود بصورت انسانی و در هر ظهوری باسمی دیگر و بلد دیگر چون علی و باری و مؤمل و قائم و غیره در هند و اصفهان و مغرب و غیره و این سوای ظهوراتی است که در ناسوت بغیر شکل بشری بود قبل از ظهور آدم الصّفا (1) هفتاد ظهور نمود و بین

ص: 52

1- حمزه و اصحاب او بسه اوم معتقدند ادم الصّفا و ادم العاصی و ادم ناسی منه

هر ظهوری 70 روز و هر روزی 70 هفته و هر هفته 70 سال و هر سالی هزار سال بسال های این زمان بالجملة ثبوت مظاهر مبنای اکثر شرایع بت پرستی و ملاحده زمان اسلام است.

دعوی نزول آیات

کسانی که ادعای نبوت نمودند در صدر اسلام تا چند قرن بعد از آن به بسیاری از آن ها عباراتی بهم گرد آورده و مدعی بودند که آیات سماویست و آن ها بطریق وحی نازل شده چون مسیلمه و سجاح

ص: 53

و غیر هما و چون معروفست و در کتب تواریخ مذکور لهذا حاجت بنقل آن ها نیست.

بلی ما بین آن ها و جناب باب فرقی واضح است چه آیات آن ها عباراتی است با معنی و با قواعد عربیّت مطابق بلکه بسیاری از آن دارای فصاحت و مشتمل بر نکات بدیع و شّروط بلاغت است متنبی بعد از آن که ادّعاء نبوّت کرد و وارد لادقیّه شد اسماعیل لادقی در در قصّه مفصّلی که نقل نموده می گوید از او سؤال کردم آیا بر تو وحی نازل می شود گفت بلی گفتم

ص: 54

پاره از آن را برای من بخوان (فاتی بکلام ما مر بسمعی أحسن منه) یعنی پس آورد بکلامی که گوش من بهتر از آن نشنیده بود گفتم چه قدر از این بر تو وحی شده گفت صد و چهارده عبره گفتم عبره چقدر است پس آورد بمقدار بزرگ تر آیه از آیات کتاب خداوند الخ و اگر ترس این نبود که از تأدب در مناظره خارج باشد می گفتم اگر اسمعیل آیات جناب علی قیل نبیل (1) را بشنید آیا نمی گفت

ص: 55

1- مراد علی محمد است و این عبارتست که خود باب در کنایات خود از خود تعبیر بآن می کند چه نبیل بحساب ابجد مطابق است با

محمد منه

(فانی بکلام ما مر علی بسمعی أسخف و أفیح منه) البتّه می گفت فرق دیگران که این آیات مجعوله آن ها که دارای معنی و صحّت الفاظ بود اکتفا به آن نمی کردند و چیزی که خلاف اسباب عادیّه شمرده می شد بان ضمیمه می کردند و اتباع خود را به آن فریب می دادند

مسيلمه رأیة شادن و بیضه قاروده داشت. متنبی صدحه داشت یعنی باران را از هر بقعه زمین که می خواست منع می کرد چنان چه اسمعیل لاذقی در قصّه که بعض آن گذشت مفصلاً

ص: 56

تقل کرده گویا اتباع آن‌ها و لو هر قدر عامی و ابله بودند می دانستند که این عبارات نه مثل قرآن است که از طاقت بشر خارج باشد و بالطبع فرق ما بین کلام خالق و مخلوق را می گذاشتند

لهذا این مدعیان بیچاره محتاج می شدند بافعال غریبه برای اقامه حجّت خود و از حظّ جناب باب و بخت ایشان بود که اصحابی پیدا نمودند که فرق ما بین هذیان و قرآن نگذارند و الفاظ بی معنی غلط را که اقلّ مخلوقین از آن استتکاف دارند.

ص: 57

کلام خداوند عالم دانند و حاجی گلپایگانی که ربّ النوع این طایفه است گاه اصل خرق عادت و معجزه را انکار نماید و گاه او را ممکن شمرده لکن دلیل صدق دعوی نداند و گاه هر دو مطلب را تسلیم نموده احتجاج و خواستن آن را از مدّعی وحی جایز نشمارد تا آن که جناب باب و خلفاء ایشان در زحمت نیفتند و از تناقض و اختلاف دعاوی خود باکی ندارد و اعجب آن که با این همه اصرار بر انکار معجزات انبیاء اصحاب او

ص: 58

کتابت نمودن هزار بیت که امر عادی متعارف است دلیل صحّت دعوی او دانند و این مقام جای تعجب است و من بعد اشاره تتمه کلام خواهد شد. إن شاء الله.

ادّعاء آوردن شرع جدید

جمله از این مدّعیان شرع تازه آورده بودند و چون روایت مجهوله بلکه مجعوله در وصف قائم (یاتی بشرع جدید علی العرب شدید) از اعظم ادلّه این طایفه است طرفه آن که شرع بعض آن ها بر (1)

ص: 59

1- کتاب جدید نسخه قضاء جدید جز بحاد احکام جدید کتاب ایمان از کتب باییه منه

عرب خیلی شدید بود مثلاً شلمغانی که در زمان غیبت صغری ادعاء باییت نمود و اعتقادات و تعلیمات او بسیار شباهت دارد با معتقدات جناب باب و تعالیم ایشان از احکام شریعت جدید او یکی این بود چنانچه این اثر در کامل التّواریخ در وقایع سنه 322 نقل نموده لآبد للفاضل منهم ان ینکح المفضول لیولج النور فیه و من امتنع من ذلك قلب فی الدّور الذّی یأتی بعد هذا العالم امرأه لان مذهبهم (التّناسخ) یعنی لآبد است از برای

ص: 60

فاضل این طایفه این که و طی نماید مفضول را بجهت این که نور را ایلاج کند و داخل کند در او و هر کس امتناع از این کار نمود در دوری که پس از این عالم است طبیعت منقلب شده و بصورت زن ظاهر خواهد شد چون مذهب این قوم تناسخ است.

تاقل کن ای عزیز کدام شریعتی از این اشدّ است و کدام شدّتی از این بر مرد بالا تر است که بمجرّد این که مفضول شد و لو آن که رئیس مطاع و صاحب حسب و نسب عالی باشند و سنّ او از هفتاد سال گذشته

ص: 61

باشد بر او لازم باشد که باو شخص لئیم دنی مرتکب اقیح اعمال شود و الله این شرع و این حکم شدید است.

بر تمام طوائف عالم حتی وحشیان افریقا و متمدنین اروپا تا چه رسد بعرب که شهامت و بلندی طبع آن ها و فرار آن ها از عیب و عار در تمام اعصار مشهور در تمام بلاد و امصار است حماقت جاعل این شرع جدید در این امر واضح تر می شود اگر چه خود واضح است که عقاب امتناع از این فعل را منقلب شدن بزن در دوره آتی قرار گذاشته

ص: 62

غافل از این که عیب و عار در اینست که با دو قبضه لحيه و یک وجب سیل با او کاری کند که با زن می کند بلکه عموم زن ها هم از او عار دارند و اما اگر زن شود عادی نخواهد ماند و این شرع جدید شدید بر عرب منحصر شلمغانی نبود بلکه در مدعیان بایت شیوع داشت و چون یکی از شرائط حجّت نزد بایته انست که خود عامل باشد بآن ترتیبی که آورده و ناسخ شرع سابق قرار داده چنان چه صاحب نقطه الکاف در صفحه 59 ذکر کرده و گفته

ص: 63

(و تا ناسخ را بر خود روا نداشته بر خلق نیز حکم نفرمودند و در صفحه 52 هم قریب باین مذکور است)

لهذا خود این ابواب بر نفس نفیس خود هم این حکم را جاری می نمودند محمّد بن نصیر نمیری که اوّل ادّعاء بایّت امام عصر نمود و بر نهج معهود از آن مرتبه ترقی نمود و بمقام پیغمبری رسید و بتناسخ که اصل این قوم است قائل شد یحیی ابن عبد الرّحمن بن خاقان گفت دیدم عیاناً غلام او را که بر پشت او بود پس او را ملاقات نمودم و او را ملامت کردم گفت

ص: 64

(إِنَّ هَذَا مِنَ اللَّذَاتِ وَهُوَ مِنَ التَّوَاضِعِ لِلَّهِ وَتَرْكِ التَّجَبُّرِ) یعنی این کار از لذاتست (تاقل نما) و این از تواضع برای خدا است و ترک تجبر و
بعبارت دیگر منقولست که گفت لذة للفاعل و تواضع للمفعول

این بود منتخب از آن چه فعلاً در نظر داشتیم بدون مراجعه کتب از احوال مدعیان باییت و مراتب بعد از آن و اگر تمام محفوظات خود را و
آن چه ضمیمه آن می شود از تتبع کتب می نگاشتم کتابی می شد کبیر بخصوص اگر منضم بآن شود ذکر مدعیان مقدماتی

ص: 65

دیگر که جناب باب بآن بر نخوردند یا عمداً اغماض از آن نمودند چون مقام نبوت و مسیحیّه و زی المقتّه و غیره از مراتب اسماعیلیه و محسن سقط شده طائفه خفشانیه و. و.

و این مقدمه اگر چه کمی طول کشید لکن بجہاتی تفصیل آن لازم بود امید که ناظرین عذر این فقیر را قبول نموده و ملول نشوند و متوجّه سؤال شوند

سؤال

بچه جهت ما بین تمام این صدا های مختلفه که

ص: 66

در تمام ازمینه در اطراف عالم بلند شد از زمان صاحب شریعت مطهره تا حال فقط صوت جناب باب را لبیک گفتند و هر چه ادعاء نمود تصدیق نمودند و آن چه گفت پذیرفتند و سوای آن را رد نمودند و تکذیب کردند و حال آن که آن چه بدان متمسک شوند در تصدیق باب در حق بسیاری از این مدعیان بوجه اتم و اکمل موجود است

توضیح آن که این طایفه برای فریب عوام بیچاره چیزی ندارند جز (1) آیات بیان و مانند آن گاه بمجرد

ص: 67

این آیات اکتفاء می نمایند و گاه عدم معارضه آن را ضمیمه آن کنند و گاه بعدم ردع الهی بخیال خود جبران نقص دلیل نمایند و (2) دلیل علیلی که نام آن را و لیل تقریر گذاشته اند و (3) پاد تأویلات بارده در آیات قرآن و متشابهات اخبار و مجعولات آن ها و (4) نفوذ و شدت تمسک قدماء آن ها با این مذهب و ما بفضل خداوند بیان هر یک از این چهار مغالطه را نموده تا نگویند علماء اسلام اطلاع از مطالب ما ندارند و جواب

ص: 68

آن را بطریق واضح عامی فهم بیان نمائیم تا نگویند از جواب عاجزند.

جواب از آن چه آن را آیات می نامند

چنان چه گذشت اعظم حجّت های این طایفه برای اثبات مذهب خود عبادات ملّفقه جنابان باب و بهاء است و عمده ادّله خود را همین عبادات می دانند بلکه (1) این دو نفر در ایّام خود بهمین مستمسک بودند چنان چه حاج میرزا ابو الفضل

ص: 69

1- بلکه دلیل این طایفه منحصر است بهمین آیات چنان چه حاج مرقوم مواضع کثیره تصریح به آن نموده اند منه

در صفحه 35 از کتاب خود می گوید (بر صغیر و کبیر معلوم است که حضرت باب اعظم و نقطه اولی در مدّت هفت سال و جمال اقدس ابھی تقریباً چهل سال بهمین برهان آیات متمسک بودند و بهیچ دلیل بر اعلاء امر اللّٰه قیام می نمودند) الحال بتوفیق خداوند وجود این قبیل آیات را نزد مدعیان کاذبین سابق بیان خواهیم نمود و بعد از آن اجمالی از شرح این آیات و فضایح آن خواهیم نگاشت.

ص: 70

پس اگر اکتفاء به مجرد این آیات نمایند و همین که فقراتی ولو بی معنی و غلط نسبت بوحی داده شود تصدیق به آن را لازم دانند و مدعی آن را بدون هیچ حجّتی و برهانی صادق شمرند).

گوئیم گذشت که مسیلمه و سجاح و غیر آن ها از دروغ گویان دارای آیات بودند چنان چه سابقاً در مقدمه سؤال گذشت و معلوم شد که آیات آن ها از هیچ جهت طرف نسبت نبود با آن چه این جنابان آن را آیات خود قرار دادند پس چرا آن ها را

ص: 71

تصدیق نکردند و اگر عدم معارضه آن را منضم به آن نمایند و گویند کسی با این آیات معارضه نکرد و این دلیل عجز است از معارضه گوئیم اولاً یا آیات مسیلمه و امثال او هم تا حال نشنیدیم کسی معارضه نموده باشد و ثانیاً این مطلب دروغ واضح است که ناشی از عناد یا عدم اطلاع است چه در زمان خود باب و در حضور او با آیات او معارضه نمودند چنانچه حاج میرزا جانی در صفحه 130 کتاب نقطة الکاف

ص: 72

در طّی مجلس و در تبریز با ولیعهد مرحوم ناصر الدین شاه و تمسّک بآیات معارضه ارسالان خان و بافتن او آیاتی در مقابل آیات باب نقل نموده و من بعد هم مرحوم حاج حسین قلی جدید الاسلام و غیر او بعنوان الزام این طایفه عباراتی تلفیق نموده و عدّه از آن ها بطبع رسیده و نسخ آن منتشر است بلی اهل علم و ادب کم تر در این مقام بر آمدند ولکن نه بجهت عجز ملکه از جهت عدم اعتناء و این که مقام خود را بلند تر از آن دانستند

ص: 73

که عبارات مغلوب بی معنی بگویند و خود را مورد مسخره اهل کمال سازند چه اهل علم و حکمت با مثل فارابی معلّم اوّل و ابوعلی
شیخ رئیس مقابله نمایند و اهل فصاحت و بلاغت با امثال حریری و بدیع الزّمان معارضه کنند با این آیات نگشتند و این میدان را برای
جولان عوام خالی گذاشتند

لهذا هیچ یک از آن ها پیرامون معارضه شخصی از اهل علم و فضل این عصر روزی

ص: 74

از باب مزاح در خیال معارضه با آیات بیان و بهم آوردن عباراتی بهمان طرز افتاد و سعی کامل نمود که عباراتی خالی از معنی و ربط شامل لحن و غلط بساز و بعد از مدّتی گفت

یا سبز قبل علی و یا قلی بعد نیل مالکما و نقطة البیان کم عنها تعرضان یا اهل الایقان این الیقین و یا خولی البستان این الکمثری و الیقین الخ و در مقابل فقرات جناب بهاء مثل قول ایشان در کتاب اشراقات

ص: 75

یا حیدر قبل علیّ انا نذکر من سمّی بأقا بابا ان شاء اللّٰه مؤیّد شود و امثال آن فقراتی بهم انداخته که خجالت از اهل کمال مانع از نقل آنست و لکن مع التّأسف بعد از اتمام معلوم شد که بمقصود نرسیده و عبارات دارای معنی و موصوف بصحّت و مطابق قواعد عربیّت و فصاحت است و شامل چند نکته بدیعی است و ابدأً شباهت با آن آیات ندارد جز در الفاظ سبز قبل علیّ و قلی بعد نبیل که این قبیل تعبیر

ابو الهول از مختصات این آیات و از اعظم مضحکات مبکیات است و من بعد اعتراف بعجز اهل علم از این معارضه نمودم و صدور این قبیل آیات را مختص بجنابان باب و بهاء و عوام الناس دانستم

عجایب روزگار

اولاً- بشرف اهل علم سوگند یاد می کنم و عموم اهل علم را بر صدق خود گواه می گیرم که آن چه می نویسم نه بر سبیل مبالغه و اغراق است و

ص: 77

و نه از راه تعصّب و عناد بلکه مطابق است با اعتقاد قلبی و یقین دارم که هر کسی که رایحهٔ علم بشامه او رسیده و از مبادی علم بهره برده در این اعتقاد با من شراکت دارد و هر نفسی که اندکی از خلق انصاف دارا باشد تصدیق آن چه مذکور می شود خواهد داشت و من بعد معلوم می دارم که عجائب روزگار اگر چه بسیار و غرائب ایّام بی شمار است ولکن یکی از اعجاب عجائب آن که شخصی که از حلیهٔ علم

و فضل بالمّره عادى باشد ند از معقول بهره داشته باشد نه از منقول ند از فروع جزى داشته باشد نه از اصول در مقابل حضرت اشرف
ممکنات و سید کُلّ مخلوقات ادّعاى شارعیّت نماید و ظهور خود را اشرف از ظهور آن حضرت بداند و در مقابل قرآن الفاضلى که کودکان
عرب و اطفال مکتب بآن می خندند بهم تلفیق نماید و آن را وحى الهی نامد و از اظهار آن خجالت نکشد بلکه مردم را بآن دعوت نماید و
آن را

ص: 79

معجزه وحیده خود قرار دهد آیا خود او نفهمید که این مهملات قابل آن نیست که کلام اجهل مخلوقین باشد تا چه رسد بکلام خالق تعالی یا فهمید و گمان نمود که مردم نمی فهمند و عموم مردم را عوام کالانعام فرض نمود این امر گر چه خیلی عجیب است ولکن اعجب از آن تصدیق جمعی از عقلاء عوام است این ادعا را و حال آن که عاقل اگر اهل خبره چیزی نباشد بالفطره رجوع باهل خبره آن می نماید و تا آن ها

ص: 80

تصدیق نکنند تصدیق نمی کند و تصدیق آن ها را معتبر می داند نه غیر آن ها را سبحان الله اگر پارچه بخوهد خریداری نماید و اهل خبره آن نباشد در تعیین خوبی و بدی آن و تعیین قیمت آن رجوع ببازار می کند فرق گذاشتن ما بین مروراید و مهره را بجواهری واگذار می کند و اگر یک قران کسی باو بدهد و نداند که رایج است یا قلب تا صراف حاذق نگوید که رایج است بیک فلس قبول نمی کند پس چه شد

که بدین خود که اعزاز هر چیزی است و نجات ابدی او در آنست بمقدار یک قران وقع نمی گذارد و این مهملاّت را در عوض آیات محکمات قبول می کند بدون آن که از یک نفر اهل خبره بی غرضی سؤال کند که این الفاظ آیا عربی است یا غیر عربی مربوط است یا غیر مربوط ممکن است کلام خداوند باشد یا نه تمام درد ها از جهل و و عامی بودن و رجوع باهل خبره و اهل علم نکردن است و همانست که امام عصر حضرت حجة ابن الحسن

ص: 82

عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَوَعَى عَلَيْهِ فِي تَوْقِيعِ مَبَارَكٍ مِي فَرْمَايدَ وَاز اَيْن قَبِيلِ شِيْعِيَانِ شَكَايَتِ مِي كَنْد (لَا لِأَمْرِ اللَّهِ تَعْقِلُونَ وَلَا مِنْ أَوْلِيَاءِهِ تَسْمَعُونَ) نِه خُودِ اَمْرِ خُدَاوَنْدِ تَعَالَى رَا مِي فَهْمِيدَ وَ نِه از اولياء او مِي شَنْوِيدَ اَيْنِ شَخْصِ نَجْفِ اَبَادِي

يَا اَبَادَةَ اِغْرَانْدِكِي سُوَادِ دَاشْتِ مِي دَانَسْتِ حَالِ اَيْنِ الْفَاظِ چِيَسْتِ لَكِنْ چَكَنْدِ بِيچَارِهْ كِهْ از آيَاتِ مَقْدَّسَهْ قُرْآنِ چُونِ هِيچِ نَمِي فَهْمِيدِ مَلْفَقَاتِ بِيَانِ وَ اِيْقَانِ رَا مِثْلِ اَنْ تَصَوُّورِ مِي كَنْدِ وَ هِرْ دُو رَا

ص: 83

بجامع این که هیچ کدام را نمی فهمد وحی آسمانی می پندارد.

طلیحه بن خویلد اسدی که یکی از همین شاعرین دروغ گو است بعد از وفات حضرت ختمی مرتبت (یا اواخر ایام آن حضرت) ادّعاء نبوت نمود و ابو بکر لشگری بجهت او فرستاد بسر کردگی خالد بن الولید و در (بزاخه) از اراضی نجد جنگ واقع شد یکی از سرکردگان طلایحه عینیة بن حصن قراری بود که با او هفت صد نفر از بنی فزاده بودند وقتی که آثار

ص: 84

غلبه لشگر اسلام را مشاهده نمود بطلیحه گفت آیا ملاحظه می کنی که لشگر خالد چه می کند آیا ذو النّون برای تو چیزی نیاورد (کنایه از وحی است) طلیحه گفت بلی آمد و گفت «انّ لك يوماً ستلقاه ليس لك أوّله ولكن لك آخرة ورحی كرحاه و حديثاً لا تساه»

عینیه گفت من هم و الله برای تو حدیثی می بینیم که او را فراموش نمی کنی آن گاه گفت یا بنی فزاره هذا کذاب ای بنی فزاره این مرد دروغ گو است

ص: 85

و از عسگر او رو گردانید و طلیحه شکست خورد غرض از نقل مجملی از این واقعه این بود که عینیه چون عربی اللسان بود بمجرّد شنیدن این کلام فهمید که این کلام خالق نیست و کذب طلیحه را دانست و از او رو گردانید و حال آن که عبارات او با معنی و دارای ربط و چند نکته فصاحت بود نه مثل آیات جناب باب که اجمالی از اوصاف آن را شنیدی

جواب از خبر مجهول یا مجعول

ص: 86

چنانچه سابقاً اشاره شد یکی از معظم استدلال بایه بر قائم بودن باب خبر مجهول بلکه مجعول است که در وصف قائم روایت شده بدین مضمون (یاتی بشرع جدید علی العرب شدید) و دانستی که نسخ آن مختلف است و یکی از آن ها یاتی بکتاب جدید است و این نسخه انصافاً با کتاب باب کمال انطباق دارد چه بر عرب که کمال تعصب برای لغت خود دارند و حفظ آن را اهم وظایف خود می دانند و غلط در کلام را ولویک فتحه یا ضمّه باشد

ص: 87

اعظم عیوب می شمارند البتّه هیچ کتابی اشدّ بر آن ها از بیان نخواهد بود که صفحه از آن نیست که دارای انواع و اقسام اغلاط واضحه نباشد.

در کتب محاضرات منقول است که شخصی از اعراب بحر احتّمام در آمد شخص عجمی را شنید که همی تسبیح می گوید و حرف سین را از مخرج صاد اداء می کند و صبحان الله می گوید اعرابی صدائی داد و گفت و الله انّ شرطی أفصح من تسبیحك

این صدای من از تسبیح تو فصیح تر است این

ص: 88

اعرابی که بمجرّد شنیدن صبحان الله عوض سبحان الله که بجز تبدیل مخرج حرفی بمخرج حرف دیگر نبود کرد آن چه کرد و گفت آن چه گفت پس اگر آیات عجیبه بیان را استماع می کرد آیا چه می کرد و چه می گفت ملخص آن که اگر کسی خود اهل خبره باشد و اندک اطلاعی بر واضحات عربیّت داشته باشد و یا از اهل لسان باشد ولو عامی باشد و در ملفّقات نظر کند باؤل نظر خواهد فهمید که مقام اقلّ طلابّ عجم و افراد عوام عرب اجلّ از این کلام است

ص: 89

و مناسب مقام هیچ کس بجز یکی از عوام عجم نخواهد بود اگر چه در این رساله جوابیه بنا بر اختصار است و نقد عمر اعزّ از آن ست که صرف این مطالب بیهوده شود ولکن بجهت آن که شاید بعض قراء کرام تا حال چیزی از آن آیات نشنیده باشند و برای تصدیق بآن چه گفته شد در جهت افتد الهذا لازم شد دو سه عبارت از بابت نمونه مذکور دارم و چون خود بیان فعلاً موجود نبود و نقل از آن بتوسط کتاب های مسلمانان موجب

ص: 90

اطمینان معاندین نمی شد لهذا از کتاب الایمان یکی از بایبان که در مقام تحدّی و احتجاج نقل نموده و با کمال وقاحت بعد از نقل آن ترجیح قائل آن را بر بزرگواری که قرآن بر او نازل شده داده نقل نمودم (من کتاب الاسماء الباب الثانی من الواحد السّادس و تشهدن انّ مثل ظهور القائم کمثل ظهور محمّد صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم رسول اللّٰه من قیل کُلّ فی ایّام اللّٰه یفتنون) اهالی ایران اگر چه فارسی زبانند و از لغت عرب اطلاعی ندارند

لکن عراق عرب حد بلاد محروسه آن ها است این عبارت را بر کودکان اهالی آن جا عرضه کنند آن گاه ملاحظه کنند که چگونه باعث خنده آن ها خواهد شد عبارت دیگر (من یکن ما علی الارض کُلُّها حینئذ علی مقعد بعد بعید)

و از اهل لسان و دانایان مبادی عربیت جو یا شو که معنی این عبارت چیست و مبتداء آن کدام و جز او کجا است قطعاً سیوییه و استاد او خلیل از اعراب این و اشباه او از کلمات این مرد

ص: 92

عاجز خواهند بود و انصافاً این معجزه ایست که مختص باین مدّعی است و هیچ پیغمبری این معجزه را دارا نبوده و از دعاء شهر صیام که بقول صاحب کتاب مرقوم محض از دیاد بصیرت تیمناً تحریر نموده (و لك يمتنع الدليل إذ كينونتيكُ كما هي عليها كافورية محبة معرفة الجوهریات عن حدّ العرفان و انّ ذاتيتكُ كما هي عليها سازجیه (كذا) عدله مقطعة كلّ الجوهریات عن احد البيان) نمی دانم این کاتب از این

عبارات چه فهمید که بعد از نقل آن با کمال بی انصافی گفت (حال انصاف بده قرآنی که از شخص عرب چهل و پنج ساله که از خانواده بزرگان و فصحاء عرب بوده هر روزی دو سه آیه در مدّت بیست و سه سال این قدر نازل شده آن را معجزه می شماریم و کلماتی که از صبی بیست و سه ساله روزی دو هزار بیت صادر شده در آن تأمل می نمائی زهی بی انصافی ست) الحال ملاحظه قدرت خداوند را نما و بنگر چگونه از انسان عقل

ص: 94

و شعور را سلب می کند که این مهملات که مضحکه اطفال عرب و حیرت اهل ادب است وحی از سماء فطرت می نامند و آن را معجزه می خوانند و با مثل قرآن مجید مقایسه می کند و می گوید آن چه می گوید آن چه تأمل نمودم از کلمات عرب و عجم کلامی که بتوان معارض این ملفقات قرار دهم نیافتم بجز آن چه مرحوم شیخ شوشتری در بلدة طیبه سامره از روی مزاح می گفت.

(شیرینی سرکه از سجاف است) *** (بی چاره مگس منار باف است)

ص: 95

اگر چه این مقایسه هم بی انصافیست چه شعر این شیخ مفردات او درست و کلمات او بهم مربوط اند و فقط در معنی نداشتن مشترکند مخفی نماند که با این همه اغلاط و الفاظ بی ربط این مرد فقرات فصیحه بلیغه ادعیّه مأثوره از خانواده عصمت را مأخوذ می دارد و آن ها را از لباس محاسن سلخ بلکه مسخ می کند و جزء وحی که از سماء فطرت است با اعتقاد اتباع او قرار می دهد مثلاً در همین دعاء شهر صیام می گوید « لَوْلَمْ تَعَفَّ

ص: 96

الأ عن المؤمنین فمن این یفر المسیئین وإن لم تغفر إلا للطائعتین فمن یهرب العاصین»

ملاحظه نما که فقرات شریفه صحیحه فصیحه دعاء شهر رمضان مروی از اهل بیت علیهم السلام را بچه قسم غلط نموده و از فصاحت انداخته و هم چنین در این دعاء می گوید بذكر المصون الذی اذا دعیت به علی أبواب اسماء انفتحت و اذا دعیت علی مضائق الأرضین انفجرت و انابة الأرض سطحت و البحور جرت و السماء

ص: 97

بیچاره خواسته تقلید دعاء کثیر البرکات سمات را بنماید خود را رسوای اهل علم نموده خداوند ترحم نمود که صاحب این وحی مدّتی در شیراز بتصریح صاحب نقطة الکاف صفحه و غیر او تحصیل نحو و صرف نموده بودند و این قسم تکلم نمودند و استخوان های پوسیده یعرب ابن قحطان را در قبر بلرزه در آوردند و اگر نخوانده بودند آیا چه می گفتند

بلی این وحی از سماء فطرت ایشان دارای یکی از نکات بزرگ فصاحت است که مناسبت لفظ با معنی باشد چه معنی من این یَهْرِبِ کمال مناسبت با لفظ العاصین دارد و نسبت دادن جریان بحور و انفجار برای مضائق از نمایش گاه حسن مقال و تماشا گاه ارباب کمال است و اگر خوف ملالت ناظرین و تضييع وقت ثمین نبود شواهد بسیاری از این قبیل مذکور می داشتیم اجمالاً اکثر این وحی ها یا عباراتی است از آیات

ص: 99

و ادعیه مأثوره که آن ها را سرقت کرده و از آن ها لباس فصاحت بلکه صحّت را خلع نموده بلکه مسخ کرده و یا الفاظی است از معارف فضائل که از اصحاب مرحوم شیخ احمد احسانی شنیده و معانی آن را نفهمیده و در غیر موقع استعمال نموده و بقیّه وحی این مرد مفرداتی است که بسمع هیچ عرب نرسیده و مشتقاتی است که قبایل عدنان و قحطان بدان تکلم نکرده (1) مانند القادر القدران

ص: 100

1- این الفاظ و امثال آن در کتاب مسمی بصحیفه مخزون ایشان علی المنقول موجود است منه

ذی القدار ذی القدرء ذی الاقادر ذی القدار و اشباه آن که وحی های سماء فطرت ایشان مملوّ است از این الفاظ هر که زیاده بر این
بخواهد رجوع بکتب و الواح ایشان نماید.

چنان چه دانستی ادّعاء این مرد این مقام بلند از عجایب و تصدیق جمعی از عوام او را اعجب و از هر دو عجیب تر اظهار متابعت نمودن
بعضی که فی الجملة اطّلاعات علمیّه دارند و از عربّیت اندکی با خبرند مانند حاجی گلپایگانی که سال ها در

ص: 101

مدارس علمیّه ساکن و با اهل علم معاشر چگونه متابعت و (یا اظهار متابعت) کسی را می کند که خود از او بصد درجه اعلم و افضل است و کلام الهی و وحی آسمانی می خواند الفاظی را که ما می دانیم و خود او هم می داند که اگر می خواست بهتر از آن بهزار مرتبه جعل می کرد (و المرء یعجب لو لم یعرف السّبب) و لکن سبب این اظهار عقیده بعد از تأملّ واضح است چه ایشان و امثال ایشان چون بعد از مدّتی تحمّل

ص: 102

زحمت تحصیل ملاحظه نمودند که مقام دیگران را نتوانستند در علوم اسلامیّه پیدا کنند و مرتبه رفیعه را نزد مسلمین دارا شوند لهذا حبّ شهرت و تحصیل ثروت آن ها را باعث شد که نزد این طایفه مقامی را که از تحصیل آن نزد مسلمانان مأیوس شدند پیدا نمایند و چون در عداد علماء اسلام محسوب نشدند اعلم این عوام خوانده شدند و بمقصود خود رسیدند (وَ إِن أَدْرِی لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حَبِیْنِ) لکن برای وصول

ص: 103

باین مقصود همان انتحال این دین و تبلیغ و مسافرت بمصر و امریکا کافی بود که بهائیه مقدم نورسیده خود را مبارک دانند و بذل نفس و نفیس برای او نموده از جان و مال مضایقه نکنند و لازم نبود این قدر از جاّده انصاف دور شوند و تجّدی بخلاف وجدان خود تکلم کنند و بگویند از ابن العَرَبی سی جز و تصدیق نمودند و از ابن العجمی چرا اضعاف آن را تصدیق نمی کنند از خداوند تعالی نترسید و از اهل علم حیاء نکرد و از وجدان خود

خجالت نکشید که از وجود مبارک حضرت سید مخلوقات و اشرف ممکنات باین خفت تعبیر نمود و او را متقابل ابن العجمی گذاشت آن گاه فکر این را نکرد که عقلا- و دانشمندان و اهل لسان مقایسه ما بین این دو کرده آن گاه بر قلت عقل و می خندند و کلام نازل بر آن حضرت را شنیده ایمان آن ها زیاده شده و إذا تلیت علیهم آیاتہ زادتهم ایماناً و یقین خواهد نمود که فوق طاقت بشر و کلام حضرت داود است و کلام مقتدای این مرد را

ص: 105

شنیده خواهند دانست که بجز کلام عامی جاهل قلیل العقل نخواهد بود بلی ابن العربی کتابی آورد که فصحاء عرب اعتراف بعجز از اتیان بمثل سوره از آن نمودند و چنان بود که در خود آن کتاب وصف آن را فرموده (اَللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْسَدُ عَرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ ذَلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُضَلِّلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) (سوره زمر)

ص: 106

و ابن العجمي الفاظی بهم بافت که مضحکه اطفال عربست که نمونه آن را شنیدی ابن العربی ارواح العالمین له الفداء کتابی آورد که بخودی خود دلیل بود بر این که کلام خداوند است و معجزه دیگری احتیاج نداشت با آن که معجزات بسیار داشت و این العجمی کتابی آورد که با صد خرق عادت (بر فرض) نمی توان او را بذات احدیت منسوب داشت و بصد من سر شوم نتوان بوحی وصل نمود و بخودی خود دلیل است بر این که

ص: 107

کلام عجمی عامی جاهل است.

این مطلب هم مخفی نماند که جناب بهاء و خلیفه ایشان علی المنقول سعی بسیاری در جمع نسخ بیان و شیوع نیافتن آن نمودند ولی افسوس که این زحمت ایشان هم مثل زحمتی که در باب کتاب نقطة الکاف کشیدند بهدر رفت چه بیان علی المنقول چه عربی آن و چه فارسی در بلاد اروپا طبع شده و نسخ آن در تمام عالم منتشر گشته و نسخ خطّی آن هم در عراق و ایران بسیار است

ص: 108

و گویا این کوشش بی فایده برای آنست که بی سوادى نقطه اولی مستور بماند و مضحکه خواصّ نگردد و اگر سبب این است پس خوب بود که وحی های نازل بر خود را هم مخفی می کردند نه آن که طبع نموده منتشر دارند چه کهر هم کم از کبود نیست این منظر امر کمر از آن نقطه اولی نیستند عبارات اشراقات و ایقان کمال موافقت با بیان دارد اگر تأمل نمائی در فرمایشات ایشان مانند یا حیدر قبل علی انا نذکر من سمی باقا بابا إن شاء الله

ص: 109

مؤید می شود و نذکر من سَمی بَملاً میرزا و اَلذی آمَنوا بِاللّٰه یا مشهدی حسن ذکَرک من احبَنی و فاز بَذکری و خدمتی و بهمین نسج ما شاء اللّٰه تا چشم کار می کند عبد الوهّاب و سمندر و ملاً علی اکبر یابن دوست محمد و خداداد و ارض طاء و صاد است و فن دیگر از وصاحت بر فنون نقطه اولی زیاد نموده خیلی اوقات وحی مَلَمَع از سماء فطرت بر ایشان نازل شده عربی را با فارسی مخلوط نموده می گوید مظلوم در

ص: 110

بیتی که جدار آن بمثابه قرطاس الامل مقطوع الآ من اللّٰه انّٰه لو یشاء یشعل القرطاس حدیداً اغلظ من الجبل و الحدید رقیقاً ارق من جفن
الاعالمین

افسوس که عبد الحمید و ابن العمید (1) حیات ندارند که از این فصاحت لذت ببرند و خجالت کشیده اسم کتابت را بر زبان جاری نکنند
و ای دریغ که شیخ عبد القاهر و سکاکی (2) و سایر علماء بلاغت استعاره و تشبیه بقرطاس الامل و حدید اغلظ

ص: 111

1- دو نفر از کُتّاب معروف عرب می باشند منه

2- دو نفر از علماء علوم معانی و بیان و بدیع می باشند منه

من الجبل را ندیده اند تا بر ابواب تشبیه و استعاره ابواب دیگر بیفزایند و از اَرْق من جفن العالمین چشم غیبت بر ندارند اجمالاً (وافق شَنْ طبقه) (1) و این خلیفه بسیار مناسب آن شارع و ابدأ محلّ شکّ نیست که وحی بر هر دو از یک مصدر است و سماء به فطرت هر دو شبیه یک دیگر

اعتذار

من خود اعتراف دارم که در این مقام کلام بطول

ص: 112

1- مثل عربی است که آورده می شود از برای موافقت دو نفر با هم (شَنْ) اسم مردیست و (طبقه) اسم زنیست و قصّه دارد که معروف است منه رحمه الله

انجامید و از اختصار که مبنای رساله بر آنست خارج شده و فی الجملة از حدّ نزاکت بیرون رفته و لکن چون بزرگ تر دلیل این طایفه این آیات (و حال این آیات این) و استدلال رؤساء آن ها چنان چه گذشت منحصر به آن و برای افهام عامّة مردم که بلغت مبارکه عربیت و مبادی علمیه آشنائی ندارند چاره از توضیح نبود و برای بیان حال این عبارات و قابل نبودن برای این که کلام خداوند باشد چاره از استعمال الفاظی مثل عامی و جاهل

ص: 113

نمود و کسانی که مأنوس بمناظرات علماء در مسائل خلافیه می باشند می دانند که این قبیل تغییرات و زیاده بر آن بین آن ها متعارف و چاره در بیان حقایق از آن نیست.

دلیل تقریر

و اگر در جواب سؤال ما بدلیل تقریر تمسک جویند و گویند اگر این شارع کاذب بود و این کلام افتراء بر حضرت احدیت باشد بر خداوند لازم بود که او را ردع نماید و او را هلاک

ص: 114

کند بلکه بقول صاحب تقطة الکاف او را ساعتی مهلت ندهد گوئیم این مطلب تحکم صرف و ایجاب چیز است بر خداوند که نه عقل به آن حکم می کند و نه نقل و آن چه مقتضای لطف خداوند است آنست که دین خود را بتوسط پیغمبری بمردم بشناساند و حجّتی بآن پیغمبر بدهد که عقول سلیمه صدق او را بآن حجّت بفهمند و محقّ را از مبطل و دین حقّ را از باطل تمیز دهد نه آن که لازم باشد که دروغ گورا هلاک سازد

ص: 115

و بر فرض صحّت این دلیل مطالبه جواب سؤال خود را از این طایفه نموده گوئیم این دلیل بعینه در حقّ مدّعیان کاذب جاریست پس چرا آن ها را تصدیق نکردند و فقط بجنابان باب و بهاء گرویدند چه اگر هلاک فوری کاذب را لازم دانند و امهال او را و لو یک ساعت جایز نشمرند چنان چه صاحب نقطة الکاف گفت پس بسی واضح است که مدّعیان کاذب سال های بسیار زنده و سالم بودند و با کمال جدیّت در ترویج شریعت

ص: 116

خود کوشش می نمودند و اتباع آن ها اضعاف این دو نفر بودند و نفوذ آن ها بیش تر تا این که بعد از مدتی اسود عنسی در یمن و مسیلمه در یمامه کشته شدند چنان چه باب در تبریز مقتول گشت و اگر واجب بودن بطریق فور لازم نباشد و امهال تا مدّتی جایز باشد پس اولاً باید آن مدّت را معین نمایند و بعد از آن دلیل آن تعیین را معلوم دارند و هم چنین است کلام در شرایع باطله و هیچ دلیل عقلی یا نقلی نیست

ص: 117

بر این که بر خداوند لازم باشد که شرایع باطله را با داده تکوینیّه معدوم سازد بلکه آن چه مقتضای لطف خداوند تعالی است بر بندگان آن است که راه حق و راه راست بیسوی خود را تا مکلفی در عالم هست باقی بدارد و اقامه حجّت بر صحّت آن دین و فساد سایر ادیان به لسان عقل یا السنه مبارکه حجج خود بفرماید و حجّت بر مردم تمام شود لئلاّ یكون للنّاس علی اللّهِ حجّته بعد الرّسل و اگر کسی هلاک شود

ص: 118

تقصیر خود او باشد لیهلك من هلك عن بینة یحیی من حی عن بینة والا همیشه ادیان باطله در میان مردم بوده و هیچ زمانی بعد از حضرت آدم علیه و المعصومین من ولده السلام نشد که همه بنی آدم متدین به دین حقّ بوده باشند و بجز دین حقّ دینی دیگر شایع نباشد و عجیب است از اعلم العوام گلپایگانی که ملتفت این مطلب شده و معتذر می شود با این که اصول شرایع بر همیه و بودیه و زردشتیه از جانب خداوند

ص: 119

تشریح شده و عواید و بدع فاسده بسبب طول زمان در این شرایع داخل گشته نمی فهمید (یا آن که فهمیده و خلاف عقیده خود می گوید)

که دین خداوند از آدم تا خاتم مبنی بر توحید و ضدیت با بت پرستی است بلکه عمده عرض از بعثت انبیاء و سعی آن ها در بر انداختن اساس بت پرستی و نیاء بنیان محکم توحید پس چگونه این مرد ادیانی که اصلاً و فرماً هیچ شباهتی بادیان الهیه ندارد از آن ها می شمارد و اگر

ص: 120

باین اندازه برای لازم نبودن روع اکتفاء می کند پس ردع جناب باب هم لازم نیست چه ظاهر است که شریعت او بنیان سست کجی است که بر اساس محکم راست مذهب تشیّع گذاشته شده همان ظهور مهدی و قیام قائم و رجعت است که اساس ادّعی خود قرار داد و همان الفاظی ست که از اصحاب مرحوم شیخ احسائی شنیده مانند مقامات اربع که یکی از آن ها ابواب ست مراد آن ها را نفهمیده یا فهمیده

ص: 121

قدم بالا تر گذاشته و هم چنین بیان او چه دانستی که از آیات قرآن و ادعیه اهل بیت تلفیقات بی ربطی باندازه عقل و سواد خود نموده و آن را وحی سماوی نامیده و احکام مقدّسه اسلام را تغییرات زشت داده مثل تغییر عدد ایّام و ماه و روزه و غیر ذلک.

عجب است که طلیحه اعقل از آن بود و افصح سجده را ساقط نمود و از جمله وحی او این بود « انّ الله لا یصنع بتعفیر و جوهکم و قبح ادبارکم شیئاً فاذکرو الله قیاماً

ص: 122

فان الرّغوة فوق الصّريح» چون دانست که سجده بر عرب خیلی سخت است و طباع آن ها از آن ابااء دارد چنان چه مکرّر خدمت صاحب شریعت مطهره علیه السلام عرض کردند نماز می کنیم بدون سجده لهذا سجده را از آن ها بر داشت و بقیام تنها اکتفاء نمود و باین عبارت صحیحه لطیفه که ظاهراً جنابان باب و بهاء نمی فهمند تا چه رسد باین که حسن او را درک کنند و تا چه رسد به این که مثل او را بیاورند ولکن جناب بهاء در صفحه 5

ص: 123

کتاب اقدس گفتند «قد أذن الله لكم السجود على كل شيء طاهر ورفعنا عنه حكم الحد في الكتاب» (1) و حال آن که قبل از او باب در بیان گفته بود.

« ثُمَّ السَّابِعُ مِنْ بَعْدِ الْعَشْرِ مَا يُخْرِجُ مِنَ الْحَيَوَانَ فَلَا تَحْذَرْنَ الْآ وَ أَنْتُمْ تَحِبُّونَ أَنْ تَلْطَفُونَ»

جناب بهاء سجدہ بر ہر چیز پاکی را جایز نمود و جناب باب ہر چہ از حیوان خارج شود پاک دانست و حاصل این دو وحی نازل بر این دو

ص: 124

1- علی الظاهر مراد ایشان بحکم حق در کتاب قول بابت در بیان قلّ انّما الثامن فلا تسجدلّ الاعلی البلور فیہا من زرات الطین الاول و الآخر منه

شخص جواز سجده بر پلیدی خوگ و سگ است و حاصل مطلب آن که فاضل این عوام اگر ردع را از هر دین باطلی لازم داند ولو آن که از دین حقی مأخوذ باشد پس باقی بودن ادیان بت پرستی دلیل واجب نبودن ردع و بطلان دلیل تقریر است و اگر لازم نداند ردع را مگر در دینی که ابداً از هیچ حقی مأخوذ نباشد سپس عدم ردع باب بر فرض دلیل حق بودن او نخواهد بود چه دین باب ولو آن که فرسنگ ها از دین اسلام دور است

ص: 125

لکن از دین فیتشیه (1) دور تر نیست.

بدان که این دلیل تقریر عمده مستند بایه است و صاحب فرائد با آن که در چند موضع تصریح بانحصار دلیل در نفس مدعی مظهریب و آیات نموده فارق بین حق و باطل را منحصر در همین دانسته و از تناقض صریح اندیشه نکرده و جز این هم تناقضات بسیار دیگر هم در کلمات او هست که شرح آن موجب تطویل و خروج از موضوع

ص: 126

1- فیتشی کلمه اسپانیولی است یعنی قریب بلفظ تعوید و حرز است و مراد بت پرستی وحشیان امریکا است منہ

رساله است و صاحب کتاب احقاق الحق مفسّراً بیان آن را با سایر مفسد کلمات او را نموده و این فقیر اگر چه مصنّف آن کتاب را نمی شناسم و اسم او را نمی دانم لکن قدر او را می دانم و انصافاً زحمات این فاضل دانشمند سزاوار هر گونه تمجید و تحسین است و اگر چه غرض ما فقط الزام بایّه بود بعدم فرق ما بین ادّعا رباب و بین سایر دروغ گویان ولکن چون این دلیل اصل تمام خرافات آن ها است لازم دانستم فساد مستند او را ظاهر سازم و در

ص: 127

ضمن آن مقدار علم و سواد حاملین لواء این شریعت معلوم شود.

در سوره مبارکه الحاقه می فرماید (وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) ترجمه آیه شریفه قریب بدین مضمون است که اگر این پیغمبر (یعنی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم) اگر بر ما افترا بزند بعضی گفتارها را هر آینه او را بدست راست گرفته و رگ و تین او را قطع خواهیم نمود این طایفه از بی فهمی چنین از آیه فهمیده اند که مراد

ص: 128

آنست که هر که ادعاء شارعیت نماید و آیاتی دروغ بخداوند نسبت دهد خداوند تعالی او را از یمین گرفته قطع و تین او را خواهد نمود و هر ادعائی که غیر از آن باشد مشمول آیه نخواهد بود و حال آن که باندک تأملی ظاهر است که این حکم در حق خصوص پیغمبر است و مراد افتراء بستن بخداوند است در آن چه نقل از او می فرماید و غرض بیان آنست که پیغمبر هر چه از خداوند خبر دهد صدق است و اگر با وصف پیغمبری دروغ بر خدا

ص: 129

بگوید او را هلاک خواهد ساخت نه این که هر که پیغمبر نباشد و دعوی او را نماید او را املاک خواهد ساخت بعبارت دیگر پیغمبر خدا اگر دروغ بگوید خداوند او را هلاک می کند نه آن که هر که بدروغ بگوید من پیغمبرم و این بجهت بیان شرف منصب نبوت و اطمینان پیدا نمودن مسلمین است بهر چه پیغمبر بفرماید و توضیح آن که پیغمبر خدا هرگز دروغ نخواهد گفت و خداوند نخواهد گذاشت که او دروغ بگوید چنان چه گوئی

ص: 130

هر که مال مردم را بسرقت ببرد یا متعرض اعراض آن ها شود خود داند لکن اگر پسر من دست بمال کسی دراز کند یا نگاه بنا محرم کند دست او را خواهم برید و چشم او را خواهم کند یا پادشاهی گوید وزیر من نباید دروغ گو باشد اگر دروغی گفت او را خواهم کشت و تأکید این معنی در مواضع دیگر در قرآن شده چنان چه می فرماید (وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) و نظیر همین تهدید در سوره اسری واقع است که می فرماید

ص: 131

(وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ لِتُفْتَرَىٰ عَلَيْنَا غَيْرُهُ وَإِذَا لَاتَخَذُوكَ حَلِيلًا وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ فِي الْوَحْيِ وَالْحَيَاةِ وَالْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا)

خداوند تعالیٰ بـمـجـرد این که اگر رکون قلیلی می فرمود بسوی آن ها و از وحی الهی مفتون می شد و غیر آن را بخداوند نسبت می داد هر آینه او را بضعف حیات و ضعف ممات یعنی عذاب دنیا و آخرت بقول مفسرین باو

ص: 132

می چشائید و بی شک این اهتمام در حقّ غیر انبیاء و اولیاء نیست که بمجرد رکون کمی در عالم دنیا و آخرت معاقب شوند و الاّ در عالم کسی نباید باقی ماند الاّ معدودی چه عالم از بدو خلقت تا حال مملوّ است از افتراهای گوناگون بر خداوند چه در اصول و چه در فروع و لازم این ادّعاء این بود که تمام کسانی که بغیر دین حقّ متدیّن هستند هلاک شوند و هم چنین کسی از اصل حقّ که یک فتوی نا حقّ از او صادر شود بهر حال این طایفه

ص: 133

امر را معکوس نموده افتراء را مخصوص بادعاء شاعریّت و نزول آیات دانستند و حال آن که آیه شریفه شامل هم افترائیست و امری که مخصوص پیغمبر بود در حق سایر مخلوق جاری نمودند.

(ذَلِيكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ) لزوم توضیح این مطلب حتی برای عوام سبب طول کلام شد بتکرار و ذکر مثال های عالی فهم البتّه اهل علم قبول این عذر خواهند فرمود و معذورم خواهند دانست .

تأویل اخبار ضعیفه

ص: 134

این صفحه مؤخر از صفحه مقابل است.

آن ها در کتاب فرائد اولا در عداد سو فسطائیه و شبطیقین (1) در آمده و انکار حجیت محسوسات را در مظاهر امر الله نموده و گفته صفحه 72 چون خطای حس ظاهری در بعض موارد مسلم شد

حجیت آن نزد اهل علم ساقط گردد و من بعد انکار ادله عقلیه را بر عم تمام عقلاء عالم و اهل تمام علوم و بروشنی چشم دیوانگان نموده و گفته ادله عقلیه و قیاسات منطقیه اختلال و عدم کفایت ان اظهر است از میزان حس خصوصاً

ص: 135

1- شیطینی کلمه معربه از لغت فرانسه است یعنی ارتیابین و شکاکین منه

این صفحه مقدم بر صفحه مقابل است.

و اگر گویند خصوصیت این ظهور منطبق شدن بعضی اخبار است بر جناب باب و منطبق بودن آن ها بر سایر مدعیان کذاب

در جواب گوئیم اولاً خصوص بهائیه ما بین سائر مذاهب و ادیان حق استدلال نمودن بدلیل نقلی ولو صریح آیه قرآن و متواتر اخبار قطعی الصّ دور از معصوم باشد ندارند تا چه رسد بتأویل اخبار ضعیفه بلکه مجعوله توضیح این ادّعاء آن که فیلسوف این طایفه بلکه مؤسس مذهب

ص: 136

و من بعد سید باب استدلال بادلّه نقلیه را نموده و گفته میزان ثالث که عبارت از ادله نقلیه است و مفاهیم خطابیّه اختلالش از سایر موازین اوضح است و افتضاحش در معرفت حقائق اصرح.

اولا بشرف علم سوگند یاد می کنم که طریقه من در مناظرات علمیّه تعصّب و عناد نیست و غلبه بر خصم را بالفاظ زشت و عبارات رکیکه خوش ندارم آن گاه از تمام عقلاء عالم و علماء تمام ملل

و ادیان جو یا شده و سؤال می‌کنم که با این شخص که بمحسوسات اعتماد ندارد تا چه رسد به عقل و نقل چه باید گفت و بچه حُجَّتِی باید با او مناظره کرد آیا چنین کسی قابل خطاب و کلمات او قابل جواب است آیا منکر محسوسات که مرتبه ادراک او پست تر از حیوانات است چاره دارد جز این که انسان میخی آهنین در آتش سرخ نموده و در چشم او فرو برند و هر چه فریاد زند باو بگویند این میخ نیست بلکه میل سرمه اثم است و این

ص: 138

الم تولدت یا آن که این چشم تو نیست بلکه سوراخ دیوار است و آیا کسی که میزان ادله عقلیه را مختل داند عقلاء عالم راضی می شوند که او را در عداد خوب محسوب دارند و آیا مناظره او را برای غیر مجانبین تجویز می کنند و محلی را غیر از بیمارستان مناسب او می دانند.

بلی چه کند بیچاره که می خواهد شخص جاهل فاقد هر علم و کمالی را در مرتبه حضرت محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله بلکه بالا تر در آورد

ص: 139

و کلمات مغلوطنه غیر مربوطه اورا وحی سماوی خوانند و مثل قرآن کریم داند جز این که انکار حس و عقل و نقل را اولاً بنماید تا آن که بتواند در همین کتاب بگوید (ما جز نفس مظهر امر الله و کتاب اورا دلیل و حجت ندانیم و جز تمسک به این حبل ممدود چیزی را موجب نیک بختی و سعادت نشماریم) نمی دانم اگر حس خطا نماید پس وجود این مظهر و این کتاب هم شاید خطاء باشد نه مظهري آمده و نه کتابی آورده پس اولاً

ص: 140

اثبات این مظهر و این کتاب را بغیر حسّ بنمایند آن گاه با شیخ الاسلام تقیّس مناظره در حقیقت آن ها کنند .

اینک طرف کلام عوام این طایفه قرار داده گوئیم البتّه بجهت نفهمیدن معنی و خصوصیات کلام نمی توانید بفهمید فرق ما بین فرمایش خداوند تعالی را (إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ) و ما بین قول باب « من یکن ما علی الارض کُلِّهَا حینئذ علی مقعدٍ

ص: 141

بعد بعید» لکن عبارت اعلم این طایفه که فارسی است در آن تأمل نمائید که چگونه انکار حجیت محسوسات می نماید و انسان را در مدارج علم و معرفت بقیه بر می گرداند تا آن که از حیوانات هم پست تر می رود و چه حیوان اگر بچشم خود علف و آب را یقین می کند که علف و آب است.

فوراً رفته رفیع گرسنگی و تشنگی می کند و مقتدای این قوم بقدر این حیوان درک نمی کند و می گوید شاید گلخن باشد نه چمن و سراب باشد نه آب

ص: 142

آن گاه بعقل خود رجوع کن و بین از چه دینی دست برداشته و چه دینی اختیار کرده و متابعت بزرگان علوم عقلیه و نقلیه را بدل نموده به متابعت کسانی که در عداد دیوانگان باید محسوب شوند چون حجیت عقل را منکرند و بان کار اصابه حسیات از حیوان پست ترند.

الحال که سخن بدین جا کشید و عنان قلم را تعجب های متعدده از دست ربود اشاره بمطلب عجیب دیگر بنمائیم شنیده می شود که جمعی از تجدد

ص: 143

خواهان یا باصطلاح این زمان فرنگی مآبان که بحقایق ثابتہ در شریعت مبارکہ اسلامیہ بلکہ تمام شرایع الہیہ اعتقاد ندارند و وجود ملائکہ و شیاطین را از خرافات و اوهام می شمارند و مکررّ بزبان ورد ما متمدّن و متتوّریم و بغیر محسوسات اعتقاد نداریم جاری می دارند.

متابعت این قوم منکر محسوسات را می کنند و بموهومات و خرافاتی کہ وحشیان افریقا و ساکنین (اوسترالیا و زیلاندا جدید می خندند

ص: 144

اذعان می دارند قیامت که متفق علیه تمام ادیان است انکار دادند و بر جعت که از مختصّات مذهب حق تشیع است اقرار بشخص حضرت خاتم الانبیاء ایمان نمی آورند ولکن بملاً محمّد علی بار فروشی (حضرت قدّوس) ایمان آورده که پیغمبر است و رجوع کرده.

زرّین تاج خانم (قرّة العین یا طاهرة) معلومة النسب بعد از مدّتی شوهر داری فاطمه زهرا می شود (نقطه صفحه)

ملاً حسین بشرویه حضرت امام حسین

ص: 145

مظلوم می شود بنصّ حضرت قدّوس (نقطه صفحه) الی غیر ذلك از ظهورات و جمیعاً را تصدیق می کنند و حال آن که باصل قبل از رجعت اعتقاد ندارند بنصوص محکمه آیات قرآن اعتناء ندارند و بخبری که در جلد غیبت بحار الانوار مذکور باشد استدلال می کنند بهر حال عقاید این طایفه مجموعه خرافات و اوهامی است که در میثولوجیای یونان و سایر بت پرستان نظیر آن یافت نمی شود و لیکن یا للعجب جمعی از

ص: 146

اهل این زمان پیروی آن را نموده و خود را متّور و این زمان فاسد را زمان علم و نور می خوانند.

جواب دوّم چنان چه در کتب حدیث اخباری یافت می شود که بخیال این طایفه می توان تأویل نمود و مطابق نمود با جناب باب هم اخبار بسیاری می توان پیدا نمود که ممکن باشد آن ها را تأویل نمود در حقّ سائر مدّعیان دروغ گو و مطابق نمود با ظهورات آن ها و اگر خوف آن نبود که نقل آن اخبار موجب فتنه شود و آتش های

ص: 147

دیگری افروخته گردد هر آینه شمه از آن ها را نقل نموده با تأویلانی که هر منصفی تصدیق کند که اگر بتأویل دو یا سه جز ضعیف می شود شخصی جاهلی نقطه اولی و ربّ اعلی گردد سایر مدّعیان باید باب باب الابواب و ربّ الارباب باشند.

فتح این باب برای واضح نمودن فساد ادّعاء باب اگر چه بسیار نافع بوده است ولیکن بجهت مذکور چون صلاح نبود از آن اغماض کرده گوئیم با این که این اخباری که بدان تمسک نموده اند

ص: 148

اخباریست که دارای شرائط حجّیت که نزد اهل علم مقرر است نیست و ایضاً تأویل حجّت نمی شود بلکه باید خبر صریح یا ظاهر باشد
(و شرح این مطلب را در خاتمه جواب انشاء الله مرقوم خواهم داشت)

ممکن است تطبیق آن ها را بر غیر باب و فعلاً از باب نمونه دو یا سه روایت که نزد این طایفه اهمّ و اظهر روایاتست مذکور داشته و در
خاتمه جواب کلی که این با استدلال را بر بابیه مسدود کند خواهم نگاشت و اشاره

ص: 149

ببعض دیگر از اخبار نمود انشاء الله تعالى.

«إن صلحت امتی فلها یومٌ و ان فسدت فلها نصف یوم» حاج میرزا ابو الفضل از شعرانی نقل نموده که او نقل از شیخ تقی الدین بن ابی المنصور کرده که گفته است «هذه الآيات تقع في المائة الأخيرة التي وعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم امتّه بقوله ان صلحت امتی الخ»

یعنی «من ایام الرب الشاد إليها بقوله تعالى و ان یوماً عند ربک کالف سنة

ص: 150

حاج مزبور و هم کیشان ایشان این خبر را وحی منزل و قول تقی الدین را کلام تَبّی مرسل دانسته و بمنزله برهان ناطقی او را فرض کرده و گفته اند آن چه ملخّص آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اگر امت من صالح و نیکو کار باشند یک روز را مالک شوند و الاّ اگر فاسد و بد کردار باشند نصف روز. و هر سالی نزد پروردگار هزار سال است از شماره شما و بفهم خود چنین فهمیده که مراد انقضاء شریعت اسلام است پس از هزار

سال و مبدء سال را از وفات حضرت امام عسگری علی آبائه و ولده السلام گرفته تا منطبق شود با سال 1260 که بگفته او سال ظهور باب است و در فراند می گوید که روایت ان صلحت امتی را مجلسی در غیبت بحار نقل نموده.

این فقیر اول فرض صحّت این خبر و تسلیم این که معنی این همین است که توهم نموده اند می نمائیم و بترتیب رساله اولاً بیان می کنم که باین خبر جناب باب ما بین سائر مدّعیان کاذب معین نمی شوند

ص: 152

چه بر غیر ایشان هم منطبق می شود بلکه بعضی از آن ها اولی و احقّ می باشند باین حدیث مجهول بلکه مجعول آن گاه حال سند این خبر و معنی که برای آن کرده اند بیان خواهیم نمود انشاء الله .

بموجب این بیان مدّت هزار سال و عده این امت است اگر نیکو کار باشند و اگر نباشند نصف آن وعده آن ها است پس باید اول اثبات صلاح این امت را بنمایند آن گاه استدلال کنند بلکه گوئیم این امت نیکو کار نبودند پس باید وعده

ص: 153

آن‌ها نصف آن باشد و بد کرداری این امت از شدت وضوح محتاج بیان نیست و چگونه نیکو کار باشند امتی که قبل از این که جسد مقدّس مطهر پیغمبر خود را دفن نمایید در سقیفه اجتماع نمودند و خلافت را از پسر عمّ و وصی او گردانیدند و فدک را از بضعه مطهره او غصب کردند و دوریخانه او را بزهر و شمشیر شهید نمودند و اهل بیت او را اسیر نموده از شهر بشهر بردند و هکذا الی آخر آن چه طغات

بنی امیّه و بنی العباس با ذریّه طاهره نمودند و بد کرداری آن ها نه بس با اولاد او بود بلکه قرآن را هدف تیر کردند و شعائر دین را تغییر داده.

بدعت ها گذاشتند کلمه واحده اسلام را بهفتاد و اندی منقسم کردند و کردند آن چه کردند که اگر صد یک آن را کسی بنگارد کتابی بزرگ خواهد شد پس بنا بر این بر ظهور باب منطق نخواهد شد و لازم است یکی از مدعیان که قریب بقرن خامس بوده اند اختیار نمایند و آن که از آن ها را

ص: 155

فعلاً بنظر دارم و عصر او قریب بهمان قرنست و صاحب شرع جدید است ابو بکر طخامی که در شرع او شراب بحدی اهمیت داشت که واجب بوده مرده را با شراب پیشویند تا چه رسد باشامیدن زندگان و ملاحظه و شهوت رانی با پسران اعظم شعائر این دین محسوب بود و در این باب حدودی مقرر بود که قلم از نگارش آن شرم دارد و مؤید این ظهور و این که دین مقدس اسلام زیاده بر این مدت

ص: 156

نخواهد ماند استخراج خواجه سغدی بود. این مطلب را از احکام نجوم چه خواجه مرقوم با دیانت اسلام علی المنتقول عداوت بسیار داشت و از احکام نجوم بزعم فاسد خود انقضاء آن را باین ظهور تطبیق نمود (اگر چه بکوری چشم او و سایرین این دین مقدّس باقی ماند و تا آخر دنیا هم باقی خواهد ماند) و اگر کسی تتبع کتب تواریخ را نماید در آن قرن ظهورات دیگر هم خواهد یافت که از ظهور جناب نقطه یا ذکر یا باب

ص: 157

اکمل و افضل باشد.

الحال فرض کنیم که این امت استحقاق وعده دوّم و مدّت هزار سال را داشته باشند لکن بر زمان ظهور باب منطبق نخواهد شد و اولی باین وعده استاد خسرو نقطوی است که حدود هزار از هجرت ادّعاء نقطه بودن نمود.

و شرع تناسخ و الحاد را رونق داده و نفوذ او بیلااد هند رسید چنان چه سابقاً اجمالی از این قصّه مذکور شد و ظهور باب بعد از هزار سال

ص: 158

است بدویست و پنجاه سال و آن چه را ابتداء قرار داده و از فوت حضرت عسگری محسوب داشته اند از عجایب است که محملی جز
عامیت یا عصیّت ندارد چه تاریخ بفوت آن حضرت یا وقوع غیبت در هیچ وقتی و هیچ عصری متعارف نبوده و بر فرض اگر چنین تاریخی
وجود داشته باشد با این حدیث ابداً مناسبت ندارد چه آن حضرت مدّت جمیع امت خود را مذکور داشته مسلمانانی که از زمان بعثت تا
وقوع غیبت بوده اند قطعاً

ص: 159

از اّمت آن حضرت می باشند پس مناسب آن که مبدء در تاريخ از زمان بعثت باشد که اول ظهور اّمت آن بزرگوار است و اين تاريخ همانست که اين شخص مبدء تواريخ مذکوره در خبر ابی لبید مخزومی را بر آن قرار داده و با تکلفات بسيار و غلط های واضح بخيال فاسد خود آن را منطبق بر ظهور نقطه اولی کرده و حال اين که هيچ مناسبتی ما بين تواريخ آن حديث و بعثت نيست بخلاف اين حديث که معين است که بايد اول آن

ص: 160

زمان بعثت باشد و اگر جناب حاجّ مرقوم قلیلی سواد و یا اندکی انصاف داشتند امر را بعکس می نمودند لکن و اگر مبدء آن بعثت نباشد باید مبدء آن صدور این کلام از آن حضرت باشد و علیّیّ حالّ ابتداء حساب را وفات حضرت عسگری علیه السلام قرار دادن هیچ وجهی جز تسخیر عوام نمودن و مسخره خواص شدن ندارد و با غمض عین از جمیع آن چه مذکور شد گوئیم تفسیر یوم بایّام ربّ که هزار سالست در خبر

ص: 161

وارد نشده بلکه اجتهادی ست از شخص مجهول الحالی که تقی الدین مذکور باشد و ممکن است مرا یک روز از ایام الهیه باشد که در آیه شریفه (فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَاؤُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ)

و بنابراین فعلاً اَمّت مرحومه اگر نیکو کار باشند زیاده از چهل و هشت هزار سال از وعده پیغمبر خود طلب دارند و اگر بد کردار باشند نصف این مدت که 24 هزار سال است از طلب آن ها باقیست و انشاء الله قبل از هر کدام

ص: 162

که مراد باشد ولی حق ارواحنا فداه ظاهر خواهد شد و چشم شیعیان بجمال او روشن خواهد شد و اگر خدای نخواستہ زیاده از این مدت طول کشید این خبر مجعول و تکلفات ابی الفضول باید ذخیره بماند برای کسی که بعد از 48 یا 24 هزار سال بلکه زیاده ادعاء ظهور نماید و بکار باب نمی خورد.

آن چه گفته شد مبنی بر تسلیم صحت خبر و تفسیر آن بود بموجب دل خواه این طایفه ولکن نه خبر

ص: 163

صحیح است و نه معنی آن تعیین مدّت بقای شریعت است چه تقی الدّین مذکور شک نیست که از اهل سنّت است و از معروفین آن ها هم نیست و این خبر را نه بسند نقل کرده و نه بکتابی معروف منسوب داشته و فرقه حقه شیعه باخبار مثل صحیح بخاری که مسلسل بسلسله الذّهب نقل کرده اعتماد نکنند پس چگونه بمرسل شخصی مجهول الحال اعتناء خواهند نمود و اما نسبت آن مجلد غیبت بحار الانوار تکذیب ناقل را نمی کنم ولی

ص: 164

مقداری که فحص کردم نیافتم تا ملاحظه سند آن بشود و کتاب بحار اگر چه از اعظم کتب حدیث و مؤلف آن از اعظم علماء اعلام است و لکن آن بزرگوار تألیف جامع نموده نه صحیح یعنی بناء ایشان بر نقل جمیع اخبار مرویّه است نه خصوص صحاح اخبار و چه بسیار اخبار مجهوله و ضعیفه بلکه منکر و شاذ در آن کتاب شریف موجود است که اهل علم بقواعد علوم حدیث صحیح آن را از حسن و قوی آن را از ضعیف تمیز

ص: 165

می دهند و چه بسیار روایت را نقل نموده و خود تکذیب آن می کند و اما تفسیر روایت پس مخفی نماند که لفظ اُمَّت اگر چه بر شریعت اطلاق می شود.

چنان چه فرموده (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّه) ولکن در این خبر ممکن نیست که مراد باشد چه شریعت صالح است دائماً و فاسد نمی شود و چنان چه ممکن است مراد از اُمَّت جمیع تابعین آن حضرت باشند ممکن است مراد طایفه آن حضرت باشند یعنی عرب یا قریش چنان چه در آیه شریفه است

ص: 166

(أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ) که امت تقسیر بقریش شده و این معنی اصل معنی امت است.

چنان چه اهل لغت گفته اند الامة الجيل من الناس و بهمین معنی است که گفته می شود امّة الفرس و امّة التّرك.

و اما یوم و امثال آن که در این موارد استعمال می شود و سپس مراد از آن تسلّط و اقتدار است چنان چه عرب می گوید هذا یوم فلان و زمان فلان و می گویند کانت بنی امیّه فی ایامهم کذا و کذا و جریر گوید «هذا زمانک انی قد مضی زَمَنی»

ص: 167

و معنی خبر بنا بر این اینست که عرب یا قریش صاحب قدرت و تسلطند در یک یوم یا نصف آن و این معنی با این که خود ظاهر است مطابق است با آن چه واقع گشت چه عرب نیکو کار نشدند

چنان چه گذشت و زیاده از نصف هزار سال اقتدار و تسلط آن ها باقی نماند و بعد از غلبه بر سایر امم مغلوب ترک و فارس و افرنج شدند چنان چه بر مطلع بر تواریخ ظاهر است.

و اگر ائمت را حمل بر جمیع مسلمین هم بنمائیم باز

ص: 168

باین معنی صحیح است چه در حدود پانصد مسلمین ضعیف شدند و حروب صلیبیّه شروع شد و بسیاری از بلاد اندلس بدست نصاری افتاد و صدماتی که بمسلمین در حدود هزار واقع شد از شدّت وضوح محتاج بیان نیست

دویم خبر مفصل از حضرت صادق علیه السلام که عرض نمود «فکیف یا مولای فی ظهوره فقال فی سنة السّتين يظهر أمره و یعلو ذکره و ینادی باسمه و کنیته و نسبه و یکثر ذکره فی افواه الحق و المبطلین

ص: 169

يلزمهم الحجة بمعرفتهم به الخ»

حاصل ترجمه آن که مفضل از آن حضرت از کیفیت ظهور سؤال نمود امام صادق فرمود در سنه شصت امر او ظاهر می شود و نام او بلند می گردد و ندا داده می شود باسم و کنیه و نسب او و در دهان های اهل حق و باطل نام او بسیار مکرر می شود تا آن که حجت بر آن ها لازم شود بجهت معرفت او هر کسی دارای اقل مراتب سواد فارسی باشد می داند اگر تأمل نماید که این روایت

ص: 170

بر فرض صحّت آن تمام انطباق بر وجود اعلیٰ حضرت امام عصر ارواحنا فداه دارد چه امر امامت آن بزرگ وار برای فرقه حقّه در سال دویست و شصت ظاهر شد که سنه فوت حضرت عسگری و سنه انتقال منصب امامت است از آن حضرت بایشان و سائر آن چه در خبر مذکور است واقع شد و لکن جمعی از این فرقه مثل صاحب کتاب الایمان دلیل خود را بهمین لفظ ستّین خوش داشته و بر ظهور باب تطبیق کرده که شصت بعد از هزار و دویست

ص: 171

باشد غافل از این که اگر بمکابره سایر صفات مذکوره را بر او منطبق نماید نداء بکنیه را نخواهد توانست چه معنی کنیه علمی است که اول آن اب یا ام باشد و بعضی آن چه از اعلام که مصدر باین و بنت باشد هم ملحق بکنیه نموده اند و جناب باب ابدأ علمی بدین صفت نداشتند و اگر کنیه برای او جعل کنند هرگز نداء به آن نشد و ایضاً در همین روایت است سمیناه و کنیناه و قلنا سمی جدّه رسول الله و کنیه یعنی اسم و کنیه

ص: 172

اورا بیان نمودیم و گفتیم هم نام جدّ خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هم کنیه او است و باب نه اسم او محمّد است و نه کنیه او ابو القاسم.

سپس حدیث جابر بعد از ذکر حضرت عسگری علیه السلام می نویسد « یخرج منه ذو الإسمین خلف محمّد یخرج آخر الزّمان الخ »

صاحب ایمان و دیگران توهم نموده اند که ذو الاسمین یعنی علی محمّد و از بی سوادى نفهمیده که علی محمّد یک اسم مرکب است مثل معدیکرب و دو اسم نیست.

ص: 173

و ايضاً مگر آقا سيّد رضا شيرازي حضرت حسن عسگري بود که يخرج منه مطابق آيد و مع ذلك خبر را علي المنقول تصحيح نموده و لفظ خبر اين ست يخرج منه خلف و محمّد و اين دو لفظ بنا بر اين ذو الاسمين است که يکي از آن دو اسم خلف است و ديگري محمّد. و براي نمونه همين چند خبر کافي است که قرآء گرام اندازه فهم و سواد اين طايفه را بدست آورند و بر تصحيقات که در روايات مي کنند

ص: 174

اطّلاع یابند و از آن هم تعدّی نموده بایات مجعوله مهمله مانند بهر الفی الفی قدی بر آید و مانند خذ المخ قبل مد بعد ضم فأدرجها بتحت المدرحین که از کلام ذو العقول خارج است و امثال ان ایات دین جدید می کنند. بهر حال زیاده بر این صرف نمودن عمر عزیز را در جواب از این خرافات روا نیست لهذا کمیت خامه را بهمین مقام باز داشته و جوابی کلیّ از این استدلالات را بخاتمه موکول نمودم.
خاتمه بخیر انشاء الله

ص: 175

و مكلف الأيام ضد طباعها *** متطلب في الماء جذوة نار

و من هو يجرى المستحيل فأنما *** تبني الرجاء على شفير هار

أفيقوا فيقوا يا غواة فانها دياناتكم مكر من الزعماء

قومی که بقرن بیست دین می سازند *** بر خاک گمان کاخ یقین می سازند

گر روشنی از باب بهاء جوئی و باب زین باب نه روشنی بر آید نه جواب بی خانه گر بمانی ای خانه خراب زان به سیل خانه سازی و بر آب

ص: 176

راهی که تو داری بخدا راه خدا نیست *** جز شعبده بازی و بجز مکر و ریا نیست
دین هیچ گه آلوده بدین شعبده ها نیست *** بدیش تر از این نتوان کرد و روا نیست
سود تو و امت همه جز باد هوا نیست *** دین نیست لباسی که چو شد کهنه نپوشند
یا پولکی آن را به یهودی بفروشد *** مردان طریقت همه هوش و همه گوشند
در راه خدا محو خدایند و خموشند *** چون طبل تهی مغز دما دم نخروشند
ما ترس نداریم از آن امت بی درد *** چون ما نشود هیچ گه از گفتن حق سرد
مردیم و کجا ترس کند ره بدل مرد گوئیم و نترسیم که دین هر که نو آورد مکر است و فریب است خطا کرد خطا کرد

ص: 177

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

